

الله الرحمن الرحيم

عنوان و نام پدیدآور: بیانات مقام معظم رهبری درباره بصیرت و استقامت با ضمیمه فتنه / گردآوری و تنظیم مرکز صهبا، مشخصات نشر: تهران: مؤسسه ایمان جهادی، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری: ۱۵۳ص. شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۲۷۵-۱۹-۲-۲
وضعیت فهرست نویسی: فیبا موضوع: خائنه‌ای، سید علی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۱۸-نظریه درباره بصیرت موضوع: خائنه‌ای، سید علی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۱۸-نظریه درباره فتنه و فتنه‌انگیزی شناسه افزوده: مؤسسه جهادی رده‌بندی کنگره: ۶۱۳۹۰ع/ع۱۶۹۲/DSR رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۴۴
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۲۲۸۸۲۲۹

بصیرت و استقامت

بیانات مقام معظم رهبری درباره بصیرت و
استقامت



.....

تلفن: ۰۲۱-۲۲۵۸۵۳۸۲ همراه: ۰۹۱۰-۲۱۱۵۷۷۶
دورنگار: ۰۲۱-۲۲۵۴۵۱۳۲ کد پستی: ۱۹۴۵۸۴۳۳۱
www.jahadi.ir info@jahadi.ir

کد این محصول را (۱۰۲۱۰) برای آگاهی از محصولات دیگر
پیامک کنید به شماره: ۳۰۰۰۷۶۵۰۰۱۲۰۴

فهرست

مقدمه

حدیث اهل بصر و صبر

فصل اول بصیرت

فصل دوم استقامت

۱	مقدمه
۵	حدیث اهل بصر و صبر
	بصیرت
۹	بصیرت
۱۶	نکاتی از تاریخ اسلام
۳۲	راه حصول بصیرت
۳۵	نکات
۵۷	چند توصیه
	استقامت
۶۰	استقامت

اشاره

می‌گویند معلمی شغل انبیاست. ما که توفیق درک انبیا را نداشتیم اما خدا را شکر می‌گوییم معلمی داریم هم‌شغل انبیا که کلامی جز تعلیم و تربیت از او نشنیده‌ایم. معلمی که هم راه رفتن و هم راه پیدا کردن را می‌آموزد. او لازمهٔ راه پیدا کردن را داشتن قطب‌نما و نورافکن می‌داند و تلاش می‌کند این موضوع را تبیین کند. موضوع بصیرت.

او تنها به این مسئله قناعت نمی‌کند. ماندن در راه هم به اندازهٔ پیدا کردن راه اهمیت دارد. این معلم بزرگوار، استقامت را هم تبیین می‌کند.

اما این معلم دلسوز باز هم نگران است. چرا که می‌داند در این راه چه خطرها و بلاها و فتنه‌هایی در پیش است. او فتنه‌ها را هم به ما هشدار می‌دهد.

این کتاب حاصل همهٔ این تعالیم در بیش از سی‌وپنج سال گذشتهٔ این معلم است و سعی شده به گونه‌ای در کنار هم قرار گیرند تا به شکل یک کتاب پیوسته و یک‌دست جلوه یابد و تاریخ و مخاطب سخنرانی، ذهن خواننده را تحت تأثیر قرار ندهد. هم‌چنین سعی شده است برخلاف روش‌های مرسوم، از حداقل تیترو در میان متون استفاده شود تا خوانندهٔ محترم کمال بهره را از مطالعهٔ این متون داشته باشد.

علاوه‌بر فهرست اجمالی ابتدای کتاب، یک فهرست تفصیلی نیز در انتهای کتاب قرار دارد که به خواننده کمک می‌کند پس از مطالعهٔ کتاب بتواند مروری سریع بر محتوای کل کتاب داشته باشد.

در این کتاب برای هر پاراگراف یک کد شناسایی در ابتدای آن در نظر گرفته شده و برای هر پاراگراف حداقل یک نمایه در فهرست تفصیلی وجود دارد تا در صورتی که مخاطب به دنبال مطلب خاصی باشد، به راحتی بتواند آن را بیابد.

پس از انتشار بیست‌هزار نسخه از این کتاب، ویرایش دوم را که شامل بیانات مقام معظم رهبری تا آبان ۸۹ است را خدمت مخاطبان تقدیم می‌کنیم.

مرکز صهبا

آبان ماه ۸۹

مقدمه

۱ خوشا به حال آن کسانی که ایمان خود را از روی آگاهی، از روی درک، از روی شعور، از روی فهم انتخاب می‌کنند. سیل می‌آید درخت‌های تناور را می‌برد اما آن گیاهی که اگر چه باریک و نازک و لطیف است اما دو برابر خود، ریشه‌اش زیر زمین است؛ او هم‌چنان سالم می‌ماند، او می‌ماند. آن‌چه که از بنیان است زائل‌شدنی نیست با این حرف‌ها. به هر صورت این یک حقیقت و یک نکتهٔ مسلم است در اسلام؛ ایمان ارزشمند، ایمان آگاهانه است، ایمان توأم با درک و شعور است، ایمانی است که از روی بصیرت با چشم باز بدون ترس از اشکال به وجود آمده باشد. آن ایمانی که مرد مسلمان برای نگه داشتنش روزنامه نخواند، فلان کتاب را نخواند، توی کوچه بازار راه نرود، با فلان کس حرف نزند، سرما و گرما نخورد، آفتاب و مهتاب نبیند تا بماند، این ایمان متأسفانه نخواهد ماند. ایمانی لازم است که آن‌چنان آگاهانه انتخاب شده باشد که در سخت‌ترین شرایط هم آن ایمان از او گرفته نشود «إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ»^{۱۰۶}، تمل، ۱۰۶

۲ دربارهٔ عمار یاسر آیهٔ قرآن می‌گوید اگر در زیر شکنجه برای خاطر آن که دشمن را از خود لحظه‌ای منصرف کنی یک جمله گفتی بگو، آن ایمان تو، ایمانی نیست که با شکنجه از قلبت زائل بشود. آن ایمانی که آهن را داغ می‌کنند به گردش می‌چسباند شوخی نیست، آهن گداخته را به بدنش نزدیک می‌کردند و به پوست بدنش می‌چسباندند. این به خاطر آن ایمان آگاهانهٔ عمیقش دست بر نمی‌داشت؛ ایمان این است. ایمان از روی روشنی، از روی درک، از روی فکر، با محاسبه‌های صحیح وقتی که انجام گرفت آن وقت لازم نیست ما این ایمان را توی پارچه و توی کهنه و توی صندوقچه و توی صندوقخانه بگذاریم که مبادا گرما و سرما و گرد و خاک و غبار به او آسیب برساند، آسیبی به او نمی‌رسد.

۳ «اولی الالباب» یعنی آن‌ها که نیروی فکر، اندیشه و خرد را به کار می‌زنند تا خردمند می‌شوند. کی‌اند «اولی الالباب»؟ ببینید این‌جا یکی از نکات لطیف قرآن است وقتی که «اولی الالباب» را می‌خواهد بگوید، خردمندان را می‌خواهد بگوید و معرفی بکند، اگر مردم معمولی بخواهند معرفی کنند می‌گویند خردمند آن کسی است که در همهٔ امور

زندگیش پیشرو است، در هیچ کار سرش کلاه نمی‌رود. در کاسی‌ها، در سیاست‌بازی‌ها، در معارضه‌ها و مقابله‌های با حریف‌ها، همه جا دست او روی دست حریف‌هاست، خردمند است! قرآن چون هیچ یک از این بازی‌گری‌ها را قبول ندارد، چون ارزش واقعی را برای انسان، اتصال و ارتباط با خدا می‌داند، خردمند را به این صورت معرفی می‌کند. خردمند از نظر قرآن آن کسی است که این عالی‌ترین ارزش‌ها را بیش از همه چیز و همه کس مورد نظر داشته باشد، «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ» آل عمران، ۱۹۱ آن کسانی‌اند خردمندان که یاد می‌کنند خدا را، «قیاماً؛ در حال ایستاده، و قُعُوداً؛ در حال نشسته، و عَلَى جُنُوبِهِمْ؛ در حال به یک پهلو افتاده، یعنی در همه حال به یاد خدایند، اما این به یاد خدا بودن به معنای یک حالت عرفانی خلسه‌آمیز درویش‌مآبانه نیست که بعضی دلشان خوش باشد که خیلی خُب، ما هم همیشه به یاد خداییم، همیشه هُو می‌زنیم؛ نه، به یاد خدا بودن فعال، به یاد خدا بودنی که عمل محسوب می‌شود. «وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»؛ و می‌اندیشند در آفرینش آسمان‌ها و زمین؛ در حال تفکرند. ببینید «اولی الالباب» خردمندان آن کسانی‌اند که در حال تفکر باشند. «وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» بعد که این تفکر و اندیشمندی را انجام می‌دهند به زبان دل و زبان ظاهر چنین می‌گویند: «رَبَّنَا؛ پروردگار ما! مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ»؛ این را به بیهوده نیافریده‌ای، منزهی تو از این که به بیهوده بیافرینی، یعنی مهم‌ترین و اساسی‌ترین نقطه یک ایدئولوژی.

۴ هر ایدئولوژی زندگی‌ساز، نقطه اساسی این است که من این‌جا برای کاری هستم، اگر معتقد به خداست می‌گوید مرا برای کاری آوردند، اگر معتقد به خدا نیست می‌گوید من به هر حال کاری دارم این‌جا. ببینید اساسی‌ترین نقاط یک فلسفه فکری که الهام‌بخش یک زندگی فردی و اجتماعی بشود همین است «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا؛ الهی است دیگر، معتقد به خداست؛ لذا می‌گوید پروردگار ما که این آسمان و زمین را، این همه غوغا را به بیهوده و پوچی نیافریده‌ای «سُبْحَانَكَ»؛ تو از این منزّه و پیراسته‌ای که کار بیهوده بکنی، پس من مسئولیتی دارم، پس من باید راهی را بیمایم، پس من در مقابل این نظم عجیب و شگفت‌آور، یک نقطه‌ای و برای کاری هستم. در این نظم عجیب یک جایی هم

من دارم که اگر آن‌جا را به صورت درست و صحیح، آن عمل را به صورت آن چنانی که تو خواسته‌ای انجام ندهم این نظم را خراب کردم. «سُبْحَانَكَ قَفْنَا عَذَابَ النَّارِ» آل‌عمران، ۱۹۱ پس ما را از شکنجه آتش محفوظ و مصون بدار. آتش قیامت با وجود این که واقعی است، سَمْبِلِ آتش قهر و خشم و انتقام خدا و تکوین عالم نیز هست.

۵ باید دقت کنید؛ این‌ها همه مقدمه است. مقدمه است برای این که ایمان آگاهانه را در این آیات درست لمس کنید، باید تا حالا توجه پیدا کرده باشید که چگونه آگاهی از این آیات متضاد می‌شود، برمی‌خیزد، اما حالا دقت کنید. «رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ»؛ پروردگار ما! آن کسی را که تو به آتش وارد کنی رسوا و خوار و زبون کردی، «وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ» آل‌عمران، ۱۹۲ و ستمگران را - که تو داخل آتشان کردی - هیچ باور و پشتیبانی نیست، نه از تکوین و نه دستی از غیب به هیچ صورت؛ یعنی آن کسانی که در راه ظلم و ستم، در راه کفر و نفاق، در راه باطل، حرکت می‌کنند محکوم به زوال و نیستی‌اند؛ هیچ چیزی در این عالم آن‌ها را حمایت نمی‌کند. خُب، این خردمندانِ باهوش، این «اولی‌الالباب»، این متفکران در آسمان و زمین، این کسانی که فهمیده‌اند که در این جهان به بیهوده نیامده‌اند و این جهان به بیهوده آفریده نشده است این‌ها سخن را ادامه می‌دهند «رَبَّنَا»؛ ای پروردگار ما! «إِنَّا سَمِعْنَا»؛ ما شنیدیم و فهمیدیم با گوش تن و با گوش دل، «مُنَادِيًا»؛ منادی و غریب‌دهی را که «يُنَادِي لِلْإِيمَانِ»؛ برای ایمان ندا می‌کرد، صلاهی ایمان می‌داد، «أَنْ آمَنُوا بِرَبِّكُمْ»؛ می‌گفت به پروردگارتان ایمان بیاورید، «فَأَمَّا» آل‌عمران، ۱۹۳ آن وقت ما ایمان آوردیم. چه جور ایمانی آوردند این‌ها؟ یک نفر گفته ایمان بیاورید ایمان آوردند؟ نه، این‌ها همان «اولی‌الالباب»‌اند، همان متفکرانند. این منادی ممکن است به ظاهر پیغمبری باشد، اما در باطن پیامبرِ عقل و تفکر و بینش آن‌هاست که آن‌ها را به سوی ایمان خدا فرا می‌خواند و دعوت می‌کند. پس منادی به آن‌ها گفته ایمان بیاورید، آن‌ها از روی بینش، از روی درک، از روی شعور و آگاهی کامل ایمان آوردند، این جور ایمانی در اسلام مطلوب است؛ ایمان آگاهانه.

حدیث اهل بصر و صبر

۶ اگر کسی بصیرت نداشته باشد، ولو ایمان جوشانی هم داشته باشد، فریب می‌خورد؛ و وقتی فریب خورد، این ایمان در خدمت آن هدف به کار نخواهد افتاد. لذا امیرالمؤمنین^(ع)، در جنگ صفین فرمودند «وَقَدْ فَتَحَ بَابُ الْحَرْبِ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ أَهْلِ الْقِبْلَةِ وَلَا يَحْمِلُ هَذَا الْعِلْمَ إِلَّا أَهْلُ الْبَصْرِ وَالصَّبْرِ»^(۱) بیخ‌البلاغه، ترجمه مرحوم دشتی، خطبه ۱۷۳

چه زیبا! کلمه «بصر» و کلمه «صبر»، از حروف مشترکی ترکیب شده‌اند، اما دو معنای جدا از هم دارند. آن وقت، دو رکن فلاح، در حمل پرچم هدایتند که امیرالمؤمنین^(ع)، آن روز فرمودند «وَلَا يَحْمِلُ هَذَا الْعِلْمَ إِلَّا أَهْلُ الْبَصْرِ وَالصَّبْرِ» این پرچم را بر نمی‌دارد و به دوش نمی‌کشد، مگر کسی که این دو خصوصیت را داشته باشد: اولاً بصیرت داشته باشد. ثانیاً استقامت داشته باشد. بصیرت دینی و استقامت ایمانی، ۷۵/۱۲/۲۵۰

فصل اول: بصیرت

۷ «قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ» از سوی خدا بصیرت به انسان داده می‌شود. بصیرت‌ها، یعنی هشدارها، آگاهی‌ها، راهنمایی‌ها، خط دادن‌ها، جهت دادن‌ها؛ «فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا» (انعام، ۱۰۴) می‌توانی آن بصیرت‌ها را ببینی، از آن‌ها پیروی کنی، به سود توست. می‌توانی چشمت را روی هم بگذاری و نبینی، یا ببینی و لج کنی که به زیان تو تمام خواهد شد. ۵۹/۳/۲۹

دوران دشوار هر انقلابی، آن دورانی است که حق و باطل در آن ممزوج بشود. ببینید امیرالمؤمنین (ع) از این می‌نالد: «وَ لَكِنْ يُؤَخِّدُ مِنْ هَذَا ضَعْفٌ^۱ وَ مِنْ هَذَا ضِعْفٌ فَيُمَزَّجَانِ فَهَذَا لَكَ يَسْتَوْلِي الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ» (تهج البلاغه، خطبه ۵۰) البته بحمدالله ما هنوز در چنان دورانی نیستیم. هنوز صفوف روشن است؛ هنوز خیلی از اصول و حقایق، واضح و نمایان است، اما مطمئن نباشید که همیشه این‌گونه خواهد بود. شما باید آگاه باشید. شما باید چشم بصیرت داشته باشید. شما باید بدانید بازویتان در اختیار خداست یا نه. این، بصیرت می‌خواهد؛ این را دست کم نگیرید. ۷۰/۶/۲۷

بصیرت

۸ در ماجرای دفاع از دین، از همه چیز بیشتر، برای انسان، بصیرت لازم است. بی‌بصیرت‌ها فریب می‌خورند. بی‌بصیرت‌ها در جبههٔ باطل قرار می‌گیرند؛ بدون این که خود بدانند. هم‌چنان که در جبههٔ این‌زباد، کسانی بودند که از فساق و فجار نبودند، ولی از بی‌بصیرت‌ها بودند. ۷۱/۴/۲۲

۹ بصیرت یعنی آن روشنیِ دل. بصیرت معنایش آگاهی‌ها و هوشیاری‌های کتابی و روزنامه‌ای و رادیویی و علمی نیست. اشتباه نکنید. بعضی می‌گویند فلانی دید ندارد؛ دید سیاسی. درک نمی‌کند، قدرت تحلیل ندارد. این بصیرت، آن دید نیست. این‌جا میدانی نیست که علم و فضل و قدرت تحلیل سیاسی و سابقهٔ کار سیاسی و این چیزها را بطلبد. این‌جا قدرت معنوی می‌طلبد. بصیرت یعنی بصیرت دل، یعنی چشم دل باز شدن. یعنی این بازیچه‌های مادی، بازیچه‌های دنیوی، این ملاحظات سیاسی پست را بی‌اعتنایی کردن، مثل یک کاغذمچالهٔ بی‌ارزشی پرت کردن توی سطل زباله؛ بصیرت این است. بصیرت یعنی دل را با خدا مرتبط و متصل کردن. بصیرت، خدا را دیدن. با چشم دل، چی را می‌شود دید؟ با چشم دل خدا را می‌شود دید. «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» (اعراف، ۱۰۳) «وَلَكِنْ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ» (بهارالانوار، ج ۶، ص ۲۷۹) خدا را دل‌ها می‌بینند، دل‌ها درک می‌کنند با ایمان. اگر بسته باشد، بصیرت نداشته باشد، خدا را نمی‌بیند. بصیرت یعنی آنی که خدا را ببیند و مقاومت کند. همین دو شرط هم کافی است. اول: بصیرت، معنویت، توجه، دوم: ایستادگی. ۶۶/۳/۲۰

۱۰ بصیرت، نورا فکن است؛ بصیرت، قبله‌نما و قطب‌نماست. توی یک بیابان انسان اگر بدون قطب‌نما حرکت کند، ممکن است تصادفاً به یک جایی هم برسد، لیکن احتمالش ضعیف است؛ احتمال بیشتری وجود دارد که از سرگردانی و حیرت، دچار مشکلات و تعب‌های زیادی شود. قطب‌نما لازم است؛ بخصوص وقتی دشمن جلوی انسان هست. اگر قطب‌نما نبود، یک وقت شما می‌بینید بی‌سازوبرگ در محاصرهٔ دشمن قرار گرفته‌اید؛ آن وقت دیگر کاری از دست شما برنمی‌آید. پس بصیرت، قطب‌نما و نورا فکن است. در یک فضای تاریک، بصیرت روشنگر است. بصیرت راه را به ما نشان می‌دهد. البته برای موفقیت کامل، بصیرت شرط لازم است، اما شرط کافی نیست. به تعبیر طلبگی ماها، علت تامهٔ موفقیت نیست. برای موفقیت، شرایط

دیگری هم لازم است؛ اما بصیرت شرط لازم است. اگر همه آن چیزهای دیگر باشد، بصیرت نباشد، رسیدن به هدف و موفقیت، بسیار دشوار خواهد بود.

۱۱ بصیرت را در دو سطح می‌توانیم تعریف کنیم. یک سطح، سطح اصولی و لایه زیرین بصیرت است. انسان در انتخاب جهان‌بینی و فهم اساسی مفاهیم توحیدی، با نگاه توحیدی به جهان طبیعت، یک بصیرتی پیدا می‌کند. فرق بین نگاه توحیدی و نگاه مادی در این است: با نگاه توحیدی، این جهان یک مجموعه نظام‌مند است، یک مجموعه قانون‌مدار است، طبیعت هدف‌دار است؛ ما هم که جزئی از این طبیعت هستیم، وجودمان، پیدایشمان و زندگی‌مان هدف‌دار است؛ بی‌هدف به دنیا نیامدیم. این، لازمه نگاه توحیدی است. معنای اعتقاد به وجود خداوند عالم و قادر این است. وقتی فهمیدیم هدف‌دار هستیم، آنگاه در جستجوی آن هدف برمی‌آییم. خود این جستجو، یک تلاش امیدوارانه است. تلاش می‌کنیم آن هدف را پیدا کنیم. بعد که هدف را یافتیم، فهمیدیم هدف چیست، تلاشی شروع می‌شود برای رسیدن به آن هدف. در این صورت همه زندگی می‌شود تلاش؛ آن هم تلاش جهت‌دار و هدف‌دار. از آن طرف این را هم می‌دانیم که با نگاه توحیدی، هر گونه تلاش و مجاهدتی در راه هدف، انسان را قطعاً به نتیجه می‌رساند. این نتایج مراتبی دارد؛ یقیناً به یک نتیجه مطلوب می‌رساند. با این نگاه، در زندگی انسان دیگر یأس، ناامیدی، سرخوردگی و افسردگی معنی ندارد. وقتی شما می‌دانید وجود شما، پیدایش شما، حیات شما، تنفس شما با یک هدفی تحقق پیدا کرده است، دنبال آن هدف می‌گردید و برای رسیدن به آن هدف، تکاپو و تلاش می‌کنید. از نظر خدای متعال که آفریننده هستی است، خود این تکاپو هم اجر و پاداش دارد. به هر نقطه‌ای که رسیدید، در واقع به هدف رسیدید. این است که در دیدگاه توحیدی، خسارت و ضرر برای مؤمن اصلاً متصور نیست. فرمود: «ما لنا الا احدى الحسنین»؛ یکی از دو بهترین در انتظار ماست؛ یا در این راه کشته می‌شویم، که این بهترین است؛ یا دشمن را از سر راه برمی‌داریم و به مقصود می‌رسیم، که این هم بهترین است. پس در اینجا ضرری وجود ندارد.

۱۲ درست نقطه مقابل، نگاه مادی است. نگاه مادی اولاً پیدایش انسان را، وجود انسان را در عالم بدون هدف می‌داند؛ اصلاً نمی‌داند برای چه به دنیا آمده است. البته در دنیا برای

خودش هدف‌هایی تعریف می‌کند - به پول برسد، به عشق برسد، به مقام برسد، به لذت‌های جسمی برسد، به لذت‌های علمی برسد؛ از این هدف‌ها می‌تواند برای خودش تعریف کند - اما این‌ها هیچ کدام هدف‌های طبیعی نیست، ملازم با وجود او نیست. وقتی اعتقاد به خدا نبود، اخلاقیات هم بی‌معنی می‌شود، عدالت هم بی‌معنی می‌شود؛ جز لذت و سود شخصی، هیچ چیز دیگری معنا پیدا نمی‌کند. اگر انسان در راه رسیدن به سود شخصی پایش به سنگ خورد و آسیب دید، ضرر کرده، خسارت کرده. اگر به سود نرسید، اگر نتوانست تلاش کند، نوبت به یأس و ناامیدی و خودکشی و به کارهای غیر معقول دست زدن می‌رسد. پس ببینید فرق بین نگاه توحیدی و نگاه مادی، معرفت الهی و معرفت مادی این است. این، اساسی‌ترین پایه‌های بصیرت است. با این نگاه، وقتی انسان مبارزه می‌کند، این مبارزه یک تلاش مقدس است؛ اگر جنگ مسلحانه هم بکند، همین جور است. اصلاً مبارزه بر اساس بدبینی و بدخواهی نیست. مبارزه برای این است که انسانیت - نه فقط شخص خود او - به خیر و کمال و رفاه و تکامل مقامات رفیع نائل شود. با این نگاه، زندگی چهره‌زیبایی دارد و حرکت در این میدان وسیع، یک کار شیرین است. خستگی انسان با یاد خدای متعال و با یاد هدف برطرف می‌شود. این، پایه‌اساسی معرفت است؛ پایه‌اساسی بصیرت است. این بصیرت خیلی چیز لازمی است؛ این را باید ما در خودمان تأمین کنیم. بصیرت در حقیقت زمینه همه تلاش‌ها و مبارزات انسانی در جامعه است. این یک سطح بصیرت.

۱۳ به جز این سطح وسیع بصیرت و لایه عمیق بصیرت، در حوادث گوناگون هم ممکن است بصیرت و بی‌بصیرتی عارض انسان شود. انسان باید بصیرت پیدا کند. این بصیرت به چه معناست؟ یعنی چه بصیرت پیدا کند؟ چه جوری می‌شود این بصیرت را پیدا کرد؟ این بصیرتی که در حوادث لازم است و در روایات و در کلمات امیرالمؤمنین هم روی آن تکیه و تأکید شده، به معنای این است که انسان در حوادثی که پیرامون او می‌گذرد و در حوادثی که پیش روی اوست و به او ارتباط پیدا می‌کند، تدبیر کند؛ سعی کند از حوادث به شکل عامیانه و سطحی عبور نکند؛ به تعبیر امیرالمؤمنین، اعتبار کند «رَحِمَ اللهُ أَمْرًا تَفَكَّرَ فَاعْتَبَرَ وَ اعْتَبَرَ فَأَبْصَرَ»^{۱۰۳} نهج البلاغه، خطبه ۱۰۳. فکر کند و بر اساس این فکر، اعتبار کند. یعنی با تدبیر مسائل را بسنجد،

«و اعتبار فابصر» با این سنجش، بصیرت پیدا کند. حوادث را درست نگاه کردن، درست سنجیدن، در آن‌ها تدبیر کردن، در انسان بصیرت ایجاد می‌کند؛ یعنی بینایی ایجاد می‌کند و انسان چشمش به حقیقت باز می‌شود.

۱۴ امیرالمؤمنین (ع) در جای دیگر می‌فرماید: «فَانَّمَا الْبَصِيرُ مَنْ سَمِعَ فَتَفَكَّرَ وَ نَظَرَ فَأَبْصَرَ» نهج البلاغه، خطبه ۱۵۳ بصیر آن کسی است که بشنود، گوش خود را بر صداها نبندد؛ وقتی شنید، ببیند. هر شنیده‌ای را نمی‌شود به صرف شنیدن رد کرد یا قبول کرد؛ باید اندیشید. «الْبَصِيرُ مَنْ سَمِعَ فَتَفَكَّرَ وَ نَظَرَ فَأَبْصَرَ». نَظَرَ یعنی نگاه کند، چشم خود را نبندد. ایراد کار بسیاری از کسانی که در لغزشگاه‌های بی‌بصیرتی لغزیدند و سرنگون شدند، این است که نگاه نکردند و چشم خودشان را بر یک حقایق واضح بستند. انسان باید نگاه کند؛ وقتی که نگاه کرد، آن‌گاه خواهد دید. ما خیلی اوقات اصلاً حاضر نیستیم یک چیزهایی را نگاه کنیم. انسان می‌بیند منحرفینی را که اصلاً حاضر نیستند نگاه کنند. آن دشمن عنود را کار نداریم - حالا این را بعداً عرض خواهیم کرد؛ «وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلوًّا» ۱۴. بعضی‌ها هستند که انگیزه دارند و با عناد وارد می‌شوند؛ خوب، دشمن است دیگر؛ بحث بر سر او نیست؛ بحث بر سر من و شماست که توی عرصه هستیم. ما اگر بخواهیم بصیرت پیدا کنیم، باید چشم را باز کنیم؛ باید ببینیم. یک چیزهایی هست که قابل دیدن است. اگر ما از آن‌ها سطحی عبور کنیم، آن‌ها را نبینیم، طبعاً اشتباه می‌کنیم.

۱۵ خوب، یک نکته‌ای در اینجا وجود دارد؛ گاهی بصیرت هم وجود دارد، اما در عین حال خطا و اشتباه ادامه پیدا می‌کند؛ که گفتیم بصیرت شرط کافی برای موفقیت نیست، شرط لازم است. در اینجا عواملی وجود دارد؛ یکی مسئله نبود عزم و اراده است. بعضی‌ها حقایقی را می‌دانند، اما برای اقدام تصمیم نمی‌گیرند؛ برای اظهار تصمیم نمی‌گیرند؛ برای ایستادن در موضع حق و دفاع از حق تصمیم نمی‌گیرند. البته این تصمیم نگرفتن هم علی دارد. گاهی عافیت‌طلبی است، گاهی تنزه‌طلبی است، گاهی هوای نفس است، گاهی شهوات است، گاهی ملاحظه منافع شخصی خود است، گاهی لجاجت است. یک حرفی را زده است، می‌خواهد پای این حرف بایستد، به خاطر اینکه ننگش می‌کند از حرف خودش برگردد؛ که فرمود: «لعن الله

اللجاج؛ لعنت خدا بر لجاجت. افرادی هستند اطلاع هم دارند، واقعیت را هم می‌دانند؛ در عین حال کمک می‌کنند به جهت‌گیری‌های مخالف، جهت‌گیری‌های دشمن. خیلی از این کسانی که پشیمان شدند و راه را برگشتند، یک روزی به شکل افراطی انقلابی بودند؛ اما یک روز شما می‌بینید درست در نقطهٔ مقابل آن روز ایستاده‌اند و در خدمت ضد انقلاب قرار گرفته‌اند! این به خاطر همین عوامل است؛ هواهای نفسانی، شهوات نفسانی، غرق شدن در مطالبات مادی. عامل اصلی این‌ها هم غفلت از ذکر پروردگار، غفلت از وظیفه، غفلت از مرگ، غفلت از قیامت است؛ این‌ها موجب می‌شود که بکلی صد و هشتاد درجه جهت‌گیری‌شان عوض شود.^{۸۹/۸۴}

۱۶ تمام مشکلاتی که برای افراد یا اجتماعات بشر پیش می‌آید، بر اثر یکی از این دو است: یا عدم بصیرت، یا عدم صبر. یا دچار غفلت می‌شوند، واقعیت‌ها را تشخیص نمی‌دهند، حقایق را نمی‌فهمند، یا با وجود فهمیدن واقعیات، از ایستادگی خسته می‌شوند. لذاست که به خاطر یکی از این دو، یا هر دو، تاریخ بشر پُر از محنت‌های بزرگ ملت‌هاست؛ پُر از غلبهٔ زورگویان عالم بر ملت‌های ضعیف‌النفس و غافل است. ده‌ها سال گاهی صدها سال یک ملت مقهور سیاست یک جهان‌خوار و یک قدرت بزرگ بوده است، چرا؟ مگر این‌ها انسان نبوده‌اند؟ بله، انسان بوده‌اند؛ لیکن یا بصیرت نداشته‌اند، یا اگر بصیرت داشته‌اند، در راه آن آگاهی خود، فاقد صبر لازم بوده‌اند؛ یعنی یا بیداری نداشته‌اند، یا پایداری نداشته‌اند.

۱۷ در طول سال‌های قبل از انقلاب، هر چه شما عقب بروید، محنت، ذلت، بدبختی، فشارهای گوناگون از طبقات حاکم، سلطه، و زورگو و تحقیر از طرف قدرت‌های بیگانه را در کشور ما می‌بینید. در این کشور، سال‌های متمدنی انگلیسی‌ها، سال‌های متمدنی روس‌ها، سال‌های متمدنی هر دو، و در نهایت سال‌های متمدنی امریکایی‌ها، هر چه تصمیم گرفتند، نسبت به این ملت انجام دادند. ملت ما همین ملت بود و همین استعدادها را داشت اما به خاطر حکومت‌های ناباب و به‌خاطر تربیت‌های غلط، بصیرت و صبرش کم بود. وقتی در برهه‌ای از زمان، آگاهان جامعه، بزرگان جامعه، دانایان جامعه و کسی مثل امام بزرگوار پیدا شدند، در مردم بصیرت دمیدند، مردم را به صبر وادار کردند، «و تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ»^{عصر، ۳} را در جامعه رایج کردند، این دریای خروشان به وجود آمد و توانست آن تاریخ سر تا پا ذلت و محنت را

قطع کند و تسلط بیگانگان را بر این کشور از میان بردارد. شما امروز وقتی در افق سیاسی جهان نگاه می‌کنید، اگر یک ملت وجود داشته باشد که هیچ سلطهٔ خارجی بر آن نیست، آن ملت، ملت ایران است. اگر تعدادی ملت‌ها و کشورها با این خصوصیت وجود داشته باشند، باز در رأس آن کشورها، ایران و ملت ایران است، چرا؟ چون به وسیلهٔ این مردم، به وسیلهٔ جوانان این ملت، به وسیلهٔ مسئولان این ملت، به وسیلهٔ رهبران و هدایتگران این ملت، بصیرت و صبر از امیرالمؤمنین^(ع) آموخته شد. این دو خصوصیت این قدر مهم است!

۱۸ امروز هم در دنیا کسانی که در رأس قدرتهای سیاسی زورگو و مداخله‌گر، یا در رأس کمپانی‌های اقتصادی، یا در رأس دستگاه‌های سرطان‌گونهٔ تبلیغاتی و شبکه‌های عظیم سودجوی تبلیغات قرار گرفته‌اند، از طریق یکی از این دو خصوصیت بر ملت‌ها حکم می‌رانند و زورگویی می‌کنند. سعی می‌کنند ملت‌ها را در غفلت نگه‌دارند و بصیرت را از آن‌ها بگیرند. اگر هم نتوانند به طور کلی از آن‌ها بصیرت را سلب کنند، در یک مورد که یک مسئلهٔ خاص برایشان مهم است، سعی می‌کنند بیداری ملت‌ها و بصیرت انسان‌ها را در آن جامعه سلب نمایند یا آن‌ها را دچار بی‌صبری کنند. گاهی یک ملت و یک مجموعهٔ انسان، در یک راه درست دچار بی‌صبری می‌شوند. این بی‌صبری هم یک امر تلقینی است؛ می‌شود به ملت‌ها تلقین کرد. امروز شما بدانید که در شبکه‌های تبلیغاتی، میلیاردها دلار خرج می‌شود، برای تلقین همین چیزها در ملت‌ها، که آن‌ها را یا از تشخیص درست، یا از صبر صحیح و کامل دور بیندازند و دور کنند. علت این که استکبار و در رأس قدرتهای استکباری، رژیم ایالات متحدهٔ آمریکا با انقلاب اسلامی و با جمهوری اسلامی مخالف است، این است که جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی، یک بیداری جهانی را طراحی و زمینه‌سازی کرد. شاید شما شنیده باشید که تحلیلگران بخش‌های سیاسی امروز کشور آمریکا، در سمینارهای تخصصی و در جلسات ویژه، این کلمه را بر زبان آورده‌اند که امروز بزرگ‌ترین مشکل برای ما، انقلاب اسلامی است. چرا بزرگ‌ترین مشکل است؟ حداکثر این است که ملتی راه خودش را از راه این دولت زورگو جدا کرده است، اما مشکل بودنش به خاطر چیست؟ مشکل بودن به خاطر این است که استکبار از غفلت ملت‌ها استفاده می‌کند. وقتی نقطه‌ای در دنیا به وجود آمد که بیداری را در جهان

بصیرت ■ ۱۵

پراکنده کرد، ملت‌ها بیدار شدند، به راهی رهنمایی شدند، یک تجربهٔ عملی به دست آوردند، آن مرکز می‌شود دشمنِ آن سیاست‌هایی که می‌خواهند ملت‌ها در خواب و در غفلت بمانند. بله؛ حقیقت همین است. ملت ایران و انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی موجب شدند که ملت‌های دیگر بیدار شوند. ۷۷/۸/۱۲

نکاتی از تاریخ اسلام

۱۹ در زمان پیامبر^(ص) صفوف مشخص وجود داشت، صف ایمان و کفر. منافقین می ماندند؛ که دائماً آیات قرآن، افراد را از منافقین که در داخل جامعه بودند بر حذر می داشت؛ انگشت اشاره را به سوی آن ها دراز می کرد؛ مؤمنین را در مقابل آن ها تقویت می کرد؛ روحیه آن ها را تضعیف می کرد؛ یعنی در نظام اسلامی در زمان پیامبر^(ص)، همه چیز آشکار بود. صفوف مشخص در مقابل هم بودند، یک نفر طرفدار کفر و طاغوت و جاهلیت بود؛ یک نفر هم طرفدار ایمان و اسلام و توحید و معنویت. البته آن جا هم همه گونه مردمی بودند، آن زمان هم همه گونه آدمی بود، لیکن صفوف مشخص بود. ۷۷/۸۰-۸۸

۲۰ در دوران پیامبر^(ص) صفوف صریح و روشنی بود. آن طرف، کفار و مشرکان و اهل مکه بودند؛ کسانی بودند که یکی یکی مهاجرین از این ها خاطره داشتند؛ او من را در فلان تاریخ زد، او من را زندانی کرد، او اموال من را غارت کرد؛ بنابراین شبهه ای نبود. یهود بودند؛ توطئه گرانی که همه اهل مدینه از مهاجر و انصار با توطئه های آن ها آشنا بودند. جنگ بنی قریظه اتفاق افتاد، پیامبر^(ص) دستور داد عده کثیری آدم را سر بریدند؛ خم به ابروی کسی نیامد و هیچ کس نگفت چرا؛ چون صحنه، صحنه روشنی بود؛ غباری در صحنه نبود. این طور جایی، جنگ آسان است؛ حفظ ایمان هم آسان است، اما در دوران امیرالمؤمنین^(ع)، چه کسانی در مقابل علی^(ع) قرار گرفتند؟ خیال می کنید شوخی است؟ خیال می کنید آسان بود که عبدالله بن مسعود، صحابی به این بزرگی - بنا به نقل عده ای - جزو پابندهای به ولایت امیرالمؤمنین^(ع) نماند و جزو منحرفان به حساب آمد؟ همین ربیع بن خثیم و آن هایی که در جنگ صفین آمدند گفتند ما از این قتال ناراحتیم، اجازه بده به مرزها برویم و در جنگ وارد نشویم، در روایت دارد که «نَفَرٌ مِنْ اصْحَابِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ...!» این جاست که قضیه سخت است.

۲۱ وقتی غبار غلیظتر می گردد، می شود دوران امام حسن^(ع)؛ و شما می بینید که چه اتفاقی افتاد. باز در دوران امیرالمؤمنین^(ع) قدری غبار رقیق تر بود؛ کسانی مثل عمار یاسر، آن افشاگر بزرگ دستگاه امیرالمؤمنین^(ع) بودند. هر جا حادثه ای اتفاق می افتاد، عمار یاسر و بزرگانی از صحابه پیامبر^(ص) بودند که می رفتند حرف می زدند، توجیه می کردند و لاقل برای عده ای

غبارها زدوده می‌شد، اما در دوران امام حسن^(ع)، همان هم نبود. در دوران شبهه و در دوران جنگ با کافر غیرصریح، جنگ با کسانی که می‌توانند شعارها را بر هدف‌های خودشان منطبق کنند، بسیار، بسیار دشوار است؛ باید هوشیار بود. ۷۰/۶/۲۷

۲۲ در زمان امیرالمؤمنین^(ع) اشکال کار این بود که صفوف، مشخص نبود؛ به خاطر این که ناکثین چهره‌های موجهی بودند. هرکسی در مقابله با شخصیتی مثل جناب زبیر، یا جناب طلحه، دچار تردید می‌شد. این زبیر کسی بود که در زمان پیامبر^(ص) جزو شخصیت‌ها و برجسته‌ها و پسر عمه^(ص) پیامبر^(ص) و نزدیک به آن حضرت بود. حتی بعد از دوران پیامبر^(ص) هم جزو کسانی بود که برای دفاع از امیرالمؤمنین^(ع)، به سقیفه اعتراض کرد. بله؛ «حکم مستوری و مستی همه بر عاقبت است!» خدا عاقبت همه‌مان را به خیر کند. گاهی اوقات دنیاطلبی، اوضاع گوناگون و جلوه‌های دنیا، آن‌چنان اثرهایی می‌گذارد، آن‌چنان تغییرهایی در برخی از شخصیت‌ها به وجود می‌آورد که انسان نسبت به خواص هم گاهی اوقات دچار اشکال می‌شود؛ چه برسد برای مردم عامی. بنابراین، آن روز واقعاً سخت بود.

۲۳ آن‌هایی که دور و بر امیرالمؤمنین^(ع) بودند و ایستادند و جنگیدند، خیلی بصیرت به خرج دادند. معلوم است که با وجود چنین درگیری‌هایی، مشکلات امیرالمؤمنین^(ع) چگونه بود. یا آن کج رفتارهایی که با تکیه بر ادعای اسلام، با امیرالمؤمنین^(ع) می‌جنگیدند و حرف‌های غلط می‌زدند. در صدر اسلام، افکار غلط خیلی مطرح می‌شد، اما آیه^(ع) قرآن نازل می‌شد و صریحاً آن افکار را رد می‌کرد؛ چه در دوران مکه و چه در دوران مدینه. قرآن با این گونه افکار صریحاً مبارزه می‌کرد، اما در زمان امیرالمؤمنین^(ع)، همان مخالفان هم از قرآن استفاده می‌کردند؛ همان‌ها هم از آیات قرآن بهره می‌بردند. لذا کار امیرالمؤمنین^(ع) به مراتب از این جهت دشوارتر بود. امیرالمؤمنین^(ع) دوران حکومت کوتاه خود را با این سختی‌ها گذراند. ۷۷/۱۰/۱۸

۲۴ امیرالمؤمنین^(ع) با سه گروه روبه‌رو شد: قاسطین، ناکثین و مارقین؛ آن کسانی که ظلم کردند، آن کسانی که بیعت را شکستند، آن کسانی که از دین خارج شدند. یک دسته، آن دسته اهل شام بودند؛ یعنی اصحاب معاویه و عمروعاص، که بعضی از این‌ها سابقه^(ع) اسلام نسبتاً طولانی هم داشتند، و بعضی هم جدیدالاسلام بودند؛ یعنی دو، سه سال از زمان پیامبر^(ص) را

به مسلمانی گذرانده بودند و چیزی را از آن زمان درک نکرده بودند؛ عمده دوران اسلامشان، متعلق به بعد از زمان پیامبر^(ص) بود. بعضی‌ها هم بودند که در همان جناح شام، جزو اصحاب پیامبر^(ص) محسوب می‌شدند. این‌ها قدرتی بودند که از لحاظ سیاسی قوی، از لحاظ مالی قوی، از لحاظ مانورهای حکومتی قوی، با امکانات فراوان، در مقابل امیرالمؤمنین^(ع) قرار داشتند. امیرالمؤمنین^(ع) هیچ ملاحظه‌ای در برابر آن‌ها نکرد.

۲۵ البته این نبود که آن حضرت، حاکم شام را فقط فاسق بداند و با او مبارزه کند؛ چون در میان حکام امیرالمؤمنین^(ع)، همه که عادل نبودند. وقتی که علی بن ابی‌طالب^(ع) به حکومت رسید، این‌ها حاکم بودند، همه هم بودند؛ این‌ها که عادل نبودند. عدالت، شرط فرمانداری و استانت‌داری امیرالمؤمنین^(ع) نبود؛ آدم‌های ضعیف‌الایمانی هم در میانشان وجود داشتند. زیادبن ابیه، ظاهراً از قبل از زمان امیرالمؤمنین^(ع)، در همین فارس و کرمان و این مناطق حاکم بود؛ زمان امیرالمؤمنین^(ع) هم حاکم بود؛ امام حسن^(ع) هم که به خلافت رسیدند، باز حاکم بود؛ البته بعد هم به معاویه ملحق شد. بنابراین، مسئله، مسئله ظلم بود؛ مسئله تغییر روش خط اسلامی و تغییر جهت‌دادن به زندگی مسلمین بود. این بود که امیرالمؤمنین^(ع) ایستادگی کرد و تحت تأثیر هیچ ملاحظه‌ای قرار نگرفت.

۲۶ از آن مشکل‌تر، اصحاب جمل بودند که عایشه ام‌المؤمنین، با آن احترامی که بین مسلمین دارد، جزو این‌هاست. طلحه و زبیر نیز، دو نفر از اقدمین مسلمانان، از صحابی‌های بزرگ پیامبر^(ص)، از دوستان خود امیرالمؤمنین^(ع) و بعضاً خویشاوند - زبیر، پسر عمه امیرالمؤمنین^(ع) و پیامبر^(ص) بود- این‌ها همه یک طرف مجتمع بودند، و علی^(ع) یک طرف دیگر. او تکلیفش را تشخیص داد و قاطع حرکت کرد.

۲۷ در زمان امیرالمؤمنین^(ع)، بزرگ‌ترین مشکل، وجود یک جناح علی‌الظاهر مسلمان، با همه شعارهای اسلامی، اما منحرف در اساسی‌ترین مسئله دین بود؛ یعنی همان کسانی که مقابل امیرالمؤمنین^(ع) قرار گرفتند. اساسی‌ترین مسئله دین، مسئله ولایت است؛ چون ولایت، نشانه و سایه توحید است. ولایت، یعنی حکومت؛ چیزی است که در جامعه اسلامی متعلق به خداست و از خدای متعال به پیامبر^(ص) و از او به ولی مؤمنین می‌رسد. آن‌ها در این نکته شک داشتند، دچار

انحراف بودند و حقیقت را نمی‌فهمیدند؛ هر چند ممکن بود سجده‌های طولانی هم بکنند! همان کسانی که در جنگ صفین از امیرالمؤمنین^(ع) رو برگرداندند و رفتند به عنوان مرزبانی در خراسان و مناطق دیگر ساکن شدند، سجده‌های طولانی یک شب یا ساعت‌های متمادی می‌کردند، اما فایده‌اش چه بود که انسان امیرالمؤمنین^(ع) را شناسد، خط صحیح را که خط توحید و خط ولایت است نفهمد و برود مشغول سجده بشود! این سجده چه ارزشی دارد؟ بعضی از روایات باب ولایت نشان می‌دهد که این‌طور افرادی اگر همه عمرشان را عبادت بکنند، اما ولی خدا را نشناسند، تا به دلالت او حرکت بکنند و مسیر را با انگشت اشاره او معلوم نمایند، این چه فایده‌ای دارد؟ «وَلَمْ يَعْرِفْ وَلَا يَتَّوَلَّهِ وَلَا يَلِيَّ اللَّهُ فَيُؤَالِيَهُ وَ يَكُونُ جَمِيعُ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ»^۱ یحیاء الانوار، ج ۶۵، ص ۳۳۳، این، چه‌طور عبادتی است؟! امیرالمؤمنین^(ع) با این‌ها درگیر بود. ۷۰/۱۷۲۶

۲۸ هر موضعی که می‌گیرید در زندگی از یکی از این دو راه، از یکی از این دو رنگ خالی نیست. به هر سویی که می‌روید یا به سوی این راه است یا به سوی آن راه؛ راه میانه ندارد؛ راه سوم ندارد. این دو راه چه هستند؟ «حق و باطل» راه حق و راه باطل «حَقٌّ وَ بَاطِلٌ وَ لِكُلِّ أَهْلٍ»^۲ نهج البلاغه، خطبه ۱۶ هر یک از این دو راه رهروانی و طرفدارانی دارد. خیال نکنید راه میانه‌ای هم در این‌جا هست! ابدأ. خیال نکنید میان منطقه و صف و اردوگاه علی بن ابی‌طالب با منطقه و صف و اردوگاه طلحه و زبیر یا معاویه بن ابی‌سفیان یک منطقه بی‌طرف نظامی یا غیر نظامی هست! ابدأ نیست. اگر در محدوده صف علی نبودی، از صف علی خارجی. ولایت مهم‌ترین اصل اسلامی است. ولایت، پیوستگی به صف اسلام به طور بارز و نمایان و جدایی از صف باطل؛ باز به طور بارز و نمایان. میان این دو صف منطقه‌ای وجود ندارد که حالت غیر تعرض داشته باشد که بگویی من نه این‌جایم، نه آن‌جا «لَا لِي وَلَا عَلَيَّ» نه بر من، نه با من؛ نه ثواب می‌خواهم، نه گناه می‌کنم؛ یک کناری بنشین؛ چنین چیزی متصور نیست. ۵۳/۹/۲۲

۲۹ این جمله‌ای که امیرالمؤمنین^(ع) فرمودند چیز عجیبی است «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ فَإِنْ شَغَبَ شَاغِبٌ اسْتَعْتَبْ»^۳ نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳ اگر کسی در مقابل این مسیر صحیحی که من در پیش گرفته‌ام، فتنه‌گری و آشوبگری بکند،

۱- و از ولایت ولی خدا آگاه نباشد تا از او پیروی کند و همه اعمالش به راهنمایی او باشد.

نصیحتش می‌کنیم که برگردد، اما اگر ابا کرد، رویش شمشیر می‌کشیم؛ «فَإِنْ ابَى قَتَلَ». اگر کسی از این طریق تخطی بکند، با شمشیر علوی مواجه می‌شود. ۷۰/۱/۲۶

زندگی امیرالمؤمنین^(ع)

۳۰ حوادث زندگی دو امام معصوم امیرالمؤمنین^(ع) و امام حسن^(ع) در ماجراهای مهم سیاسی و نظامی دو صفت را به عنوان سرمشق برای ما تداعی می‌کند، یکی صبر و یکی یقین. یعنی همین دو عنوانی که در این آیه شریفه به آن اشاره شده است. «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ» سجد، ۲۴ و بزرگی مهم امامان به حق و هادیان امت در راه خدا آگاهی و یقین و سپس صبر و استقامت در این راه است. اگر ما زندگی سیاسی امیرالمؤمنین^(ع) را جمع‌بندی کنیم به همین یقین آگاهانه و صبر می‌رسیم. زندگی امام حسن^(ع) را هم که جمع‌بندی کنیم باز به همین یقین آگاهانه و صبر می‌رسیم. حالا به اجمال و تیتروار به این دو زندگی مبارک و سراسر افتخار اشاره‌ای می‌کنم، تا ما که امروز به یاد آن‌ها زندگی پر از حادثه و پر از دشواری خودمان را می‌گذرانیم سرمشق خودمان را از امام معصوم بگیریم؛ یقین آگاهانه و صبر و مقاومت. ۶۴/۳/۱۷

۳۱ عصمت امیرالمؤمنین^(ع) قابل تقلید نیست. شخصیت امیرالمؤمنین^(ع) قابل مقایسه با هیچ‌کس نیست. هر کدام از انسان‌های بزرگی که ما در محیط و یا در تاریخ خودمان هم مشاهده کرده‌ایم، اگر بخواهند با امیرالمؤمنین^(ع) مقایسه شوند، مثل مقایسه ذره با آفتاب است؛ قابل مقایسه نیستند، اما این دو خصوصیت در امیرالمؤمنین^(ع) قابل تقلید و قابل پیروی است. کسی نمی‌تواند بگوید که اگر امیرالمؤمنین^(ع) صبر و بصیرت یعنی بیداری و پایداری داشت به‌خاطر این بود که امیرالمؤمنین^(ع) بود. همه در این خصوصیت باید سعی کنند که خودشان را به امیرالمؤمنین^(ع) نزدیک کنند؛ هر چه همت و استعدادشان باشد. ۷۷/۸/۱۲

۳۲ زندگی امیرالمؤمنین^(ع) را در دوران بیست‌وسه ساله پیغمبر^(ص) نگاه کنید. این همه حادثه چه در مکه و چه در مدینه، آن همه مصیبت، آن همه تکلیف سنگین و دشوار، آن همه خطر و مهلکه، ببینید امیرالمؤمنین^(ع) در این بیست‌وسه سال، این راه دشوار و پرفراز و نشیب را،

این راه سنگلاخ را با چه ابزاری طی کرد: ابزار یقین، ابزار مقاومت. فقط یک جمله از خود امیرالمؤمنین^(ع) نقل می‌کنم، که خود او از هر راوی و شاهدهی صادق‌تر است. می‌فرماید «وَلَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ^(ص) نَقْتُلُ آبَاءَنَا وَ أَبْنَاءَنَا وَ إِخْوَانَنَا وَ أَعْمَامَنَا» در کنار پیغمبر^(ص) در میدان‌های کارزار با پدران و برادران و فرزندان و عموهای خود روبه‌رو می‌شدیم، بدون هیچ‌گونه تردیدی با آن‌ها پیکار می‌کردیم. «مَا يَزِيدُنَا ذَلِكَ إِلَّا إِيمَانًا وَ تَسْلِيمًا وَ مُضِيًّا عَلَى اللَّقْمِ وَ صَبْرًا عَلَى مَضِّ الصِّلَابِ» این صحنه دشوار که انسان با خویشاوند خود در راه خدا سینه به سینه بشود، این صحنه صبرطلب و مقاومت‌طلب نه فقط دل ما را نمی‌لرزاند، نه فقط ما را در ادامه این راه مردد نمی‌کند، بلکه ایمان ما را و تصدیق ما را و تسلیم ما در مقابل خدا را افزایش می‌داد. «وَلَقَدْ كَانَ الرَّجُلُ مِنَّا وَ الْآخَرُ مِنْ عَدُوِّنَا يَتَّصِلَانِ تَصَافِيحًا يَخَالِسَانِ أَنْفُسُهُمَا أَيُّهُمَا يَسْقَى صَاحِبَهُ كَأْسَ الْمُنُونِ فَمَرَّةً لَنَا مِنْ عَدُوِّنَا وَ مَرَّةً لِعَدُوِّنَا مِنَّا»^{هج البلاغه، خطبه ۵۶} در میدان‌های جنگ وقتی با حریفان خود، با دشمنان خود روبه‌رو می‌شدیم، هیچ فکری جز این نداشتیم که وظیفه خودمان را انجام بدهیم و دشمن خدا را به وادی نیستی و هلاکت بکشانیم. این خلاصه زندگی امیرالمؤمنین^(ع) در آن دوران بیست‌وسه ساله است. فرزندان علی، همسر علی، در همه دوران زندگی پدر و مرد خانواده هیچ ماهی نگذشت که او را در لباس جنگ نبینند، او را در معرض خطر مشاهده نکنند، اما امیرالمؤمنین^(ع) بر این همه صبر کرد، مقاومت کرد، راه خودش را پیمود تا این که درخت اسلام سرسبز شد و ساقه این درخت محکم شد و مصونیت پیدا کرد. بعد از دوران پیغمبر^(ص) در آن دوره بیست‌وپنج ساله‌ای که بر امیرالمؤمنین^(ع) گذشت باز هم امیرالمؤمنین^(ع) مظهر همان یقین آگاهانه و صبر و مقاومت است. در هر موقعیتی، هر چیزی را که وظیفه خود تشخیص داد و به آن یقین کرد، هیچ عاملی نتوانست او را از آن راه برگرداند. در آغاز دوران بیست‌وپنج ساله بعضی‌ها آمدند نزد امیرالمؤمنین^(ع)، او را تشویق می‌کردند که قیام کند. امیرالمؤمنین^(ع) وظیفه خودش را خوب تشخیص داده بود، «أَيُّهَا النَّاسُ شُقُوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسُفْنِ النَّجَاتِ وَ عَرَّجُوا عَنْ طَرِيقِ الْمُنَافَرَةِ وَ ضَعُوا تَبِيحَانَ الْمُنَافَرَةِ» کنار بگذارید این خودپرستی‌ها را، جدا بشوید از این قدرت طلبی‌ها. «مَاءٌ آجِنٌ وَ لَقْمَةٌ يَعْصُ بِهَا أَكْلُهَا وَ مُجْتَبَى الثَّمَرَةِ لِعَبْرٍ وَ قَتِ إِنْبَاعُهَا كَالزَّرْعِ بَعْبُرٍ أَرْضِهِ»^{هج البلاغه، خطبه ۵} کنار بروید، این دامی نیست که علی

در آن بیفتد، علی می‌داند با اوضاع جهان اسلام چه باید بکند. می‌فهمد انقلاب و اسلام از او چه می‌خواهد، و آن را با کمال قدرت و استقامت انجام می‌دهد. دست رد به سینه آن‌ها زد. اول بیعت هم نکرد، اما بعد از آنی که دید اسلام از او این را می‌خواهد. «فَأَمْسَكْتُ بِيَدِي يَدِي حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ يَدْعُونَ إِلَيَّ مَحْقٍ دَيْنِ مُحَمَّدٍ» (نهج البلاغه، نامه ۶۲ دید فرصت طلب‌ها می‌خواهند سوءاستفاده کنند، علی را در مقابل خلفا علم کنند تا اسلام علمش بخوابد. این بود که بیست و پنج سال در کنار خلفا ایستاد، مبارزه با کفر کرد، مبارزه با مرتدین کرد، مبارزه با جهل کرد، مانند یک مسلمان آگاه و مقاوم این دوران را که برای او دوران دشواری هم بود گذرانید. آن جایی که مردم به سراغ او آمدند و احساس کرد که تکلیف او است که حالا دیگر پا به میدان بگذارد، وارد شد. بیعت مردم را قبول کرد، زمامداری را به عهده گرفت، حالا علی بن ابی‌طالب^(ع) که یک عمر برای حکومت اسلامی شمشیر زده و سینه سپر کرده است، خود در رأس این حکومت قرار گرفته است، احساس وظیفه جدیدی می‌کند. باز هم آدم‌های مختلف آمدند؛ امروز فلانی را عزل نکن. امروز در مقابل فلانی‌ها نه نگو. ۶۴/۳/۱۷ یک عده از سابقه‌دارها و محترمین و اصحاب و یاران نزدیک پیغمبر^(ص) و کسانی که سابقه اسلام داشتند و خدمات بزرگی در صدر اسلام کرده بودند، نمی‌خواستند با امیرالمؤمنین^(ع) بیعت کنند و به او رأی بدهند. چه قدر این کار سخت است! علی با این عده چه کار کند؟ با مردم چه کار کند؟ امیرالمؤمنین^(ع) راجع به این‌ها گفت بروند؛ نمی‌خواهم بیعت کنند. سعد بن ابی وقاص می‌گوید بیعت نمی‌کنم؛ نکند. عبدالله بن عمر می‌گوید بیعت نمی‌کنم؛ نکند. بگویند بروند. حضرت از همه این‌ها صرف نظر کرد، اما با مردم چه کار کند؟ مردم نخواهند پرسید این عده، همان‌هایی نبودند که خدمت پیغمبر^(ص) بودند؟! همان‌هایی نبودند که در رکاب پیغمبر^(ص) بودند؟! چرا بیعت نمی‌کنند؟! این خلاً را بالاخره یکی می‌بایست پر می‌کرد. در این مقطع، عمار یاسر دارای نقش عجیبی است! من توصیه می‌کنم این انسان جا افتاده، این عمار را زنده کنند. واقعاً این نقش را نقش برجسته‌ای می‌بینم. عمار می‌آمد و مطلب را بیان می‌کرد. مثل یک روانشناس و خطیب، خوب صحبت می‌کرد. .. اهل بصر یعنی همین؛ یعنی کسی که برخوردار از قدرت تحلیل، بینش و روشن‌بینی در زمینه‌های سیاسی است. عمار این قدرت تحلیل و بینش

سیاسی را پیدا کرده بود. البته مالک‌اشتر هم به گونه‌ای دیگر ایفای نقش می‌کرد. او هم صرفاً متکی به شمشیر نبود، مالک‌اشتر غیر از این که اهل شمشیر بود، اهل زبان هم بود و حرف را با شمشیر توأم می‌کرد. در همان قضیه بیعت که عده‌ای بیعت نکردند، به امیرالمؤمنین^(ع) گفت یا امیرالمؤمنین! بگذار من همین یکی -عبدالله بن عمر، پسر خلیفه دوم- را بکشم. این حرف را مقابل خود عبدالله بن عمر به زبان آورد تا دیگران حساب کارشان را بکنند. خود این، یک منطق است. می‌خواست به امیرالمؤمنین^(ع) بگوید این‌ها شمشیر و تازیانه تو را ندیده‌اند و حاضر نیستند تسلیم شوند. بگذار من این یکی را بکشم، تا دیگران وقتی دیدند پسر خلیفه کشته شد، حساب کار خودشان را بکنند. حضرت خندید و فرمود این فرد، همیشه این طور بد اخلاق بوده، حالا که دیگر پیر هم شده است! لذا به مالک‌اشتر اجازه چنان کاری را نداد. منظوم این است که در این سخن مالک‌اشتر، گرچه یک نوع بیش و تحلیل سیاسی و یا اظهار عقیده و موضع‌گیری سیاسی وجود ندارد، اما در عهد امیرالمؤمنین^(ع) چنین کسانی و ده‌ها تن که حتی از قدرت تحلیل و بینش سیاسی نیز برخوردار بودند، حضور داشتند، اما در زمان امام حسن^(ع) این‌ها نبودند. این‌ها شهید شده بودند و کسی نبود. فقط چند نفر معدود بودند. ۷۷/۲۵

۳۵ دوران حکومت یک خصوصیته دارد. در دوران حکومت و در هنگامی که انسان قدرت و حکومت را به دست می‌آورد معمولاً نظام‌ها دچار مجامله کاری و محافظه‌کاری و سازش می‌شوند. این جاست که نقش سازش‌ناپذیری امیرالمؤمنین^(ع) معلوم می‌شود و پاگذاردن بر روی مصلحت‌اندیشی‌های دروغین یا آن‌چه به نظر امیرالمؤمنین^(ع)، آن مصلحت‌اندیشی نادرست و غیرمنطبق با اصول اسلامی می‌آید آشکار می‌شود؛ این، آن درسی است که ما باید امروز یاد بگیریم. .. از اولی که امیرالمؤمنین^(ع) بر سر کار آمد توقعات شروع شد. بسیاری از کسانی که جزو چهره‌های معروف اسلام بودند، به خاطر توقعاتی که برآورده نمی‌شد از امیرالمؤمنین^(ع) فاصله گرفتند. طلحه، زبیر، سعد بن ابی‌وقاص و بعضی دیگر از بزرگان زمان پیغمبر^(ص) بودند که این‌ها چهره‌های معروفی هم بودند، از صحابه هم بودند، محترم هم بودند، اما انسان موجود ضعیفی است. هوای نفس انسان، خواسته‌های انسان، در تعیین‌کننده‌ترین حالات انسان گاهی اوقات میان دل با بصیرت و عملی که بر طبق این بصیرت بایستی انجام بشود فاصله

می‌اندازند و حائل می‌شوند و نمی‌گذارند که تصمیم درست و به‌جا گرفته بشود، لذا بود که یک عده‌ای از اطراف امیرالمؤمنین^(ع) پراکنده شدند. من گمان نمی‌کنم امروز در دنیای اسلام حتی یک نفر وجود داشته باشد که صحابه پیغمبری را که از امیرالمؤمنین^(ع) فاصله گرفتند به خاطر این فاصله گرفتن ملامت نکند. البته آن کسانی که این فاصله گرفتن را عیب نمی‌دانند می‌گویند آن‌ها توبه کردند یا می‌گویند اشتباه کردند، اما یقیناً کسی نیست که این را کار خوبی بداند. این کار غیر خوب را خیلی‌ها کردند، چرا؟ برای خاطر این که امیرالمؤمنین^(ع) تسلیم توقعات نمی‌شد. ۶۳/۴۸.

۳۶ اما امیرالمؤمنین^(ع) آگاهانه می‌دانست که چه می‌کند. در دوران چهار سال و نه ماه یا ده ماهه حکومت کوتاه خود باز با همان یقین آگاهانه، با همان صبر و مقاومت حرکت کرد. در جنگ صفین می‌فرمود این پرچم را کسی بلند نمی‌کند مگر آن که دارای بصیرت باشد و دارای صبر و مقاومت باشد. یعنی یقین و صبر؛ با همین دو ابزار، با همین دو بال در این دوران هم در آسمان وظیفه و در اوج این آسمان پرواز کرد. هیچ‌کدام از امواجی که بر علی^(ع) فشار می‌آورد نتوانست او را از راه خود که آن را تشخیص داده بود جدا بکند. یک طرف قدرت طلب‌ها به او فشار می‌آوردند، یک طرف مسلمانان افراطی نادان و متحجر به او فشار می‌آوردند. به قول فرهنگ رایج امروز موج راست و موج چپ؛ در مقابل هیچ‌کدام از این‌ها باز امیرالمؤمنین^(ع) تسلیم نشد. آن روزی که خوارج، این تازه مسلمان‌های نو به دوران رسیده، می‌خواستند به امیرالمؤمنینی که عمر پربرکت خودش را در راه حکومت الله گذرانده بود، درس «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» بدهند، در مقابل این شعار هم تسلیم نشد. مبارزه کرد، مقاومت کرد، آن راهی را که به خیر مسلمانان و موجب بقای اسلامی بود؛ قدرتمندانه، قاطعانه، شجاعانه، بدون تأثیرپذیری از جوسازی‌ها حرکت کرد، تا به بزرگ‌ترین پاداش الهی یعنی شهادت رسید و این بار سنگین را سربلند بر زمین گذاشت. ۶۴/۳/۱۷.

جنگ صفین

۳۷ جنگ صفین سخت‌ترین جنگ امیرالمؤمنین^(ع) بود، درعین حال یک جنگ تحمیلی بود. بر امیرالمؤمنین^(ع) تا آخر این جنگ را تحمیل کردند. بعد از آنی که حضرت به معاویه نوشتند که

تو باید حاکم نباشی، معاویه باید قبول می‌کرد. هیچ دلیل عقلی، نقلی، منطقی، شرعی، عرفی وجود نداشت برای این که یک استان دار که خلیفهٔ مسلمین و امیرالمؤمنین^(ع) به او می‌گوید تو برکنار باشی، عصیان کند بگوید نه من کنار نمی‌روم و بنا کند جنگیدن و لشکر کشیدن. اما معاویه این کار را کرد. امیرالمؤمنین^(ع) یک لشکر نیرومندی بلند کرد، راه انداخت آورد به طرف شام، معاویه هم حرکت کرد در محلی به نام صفین به هم رسیدند. آن جا امیرالمؤمنین^(ع) تصمیم داشت با این‌ها نجنگد. تصمیم داشت که نصیحت کند، فرمود که من نصیحتشان می‌کنم اگر قبول کردند، اگر حرف در گوششان و دلشان فرو رفت شمشیر روی آن‌ها نمی‌کشم و با آن‌ها نمی‌جنگم. همین کار را هم امیرالمؤمنین^(ع) کرد، اما آن طرف مقابل شیطنت کرد. آن قدر جنگ را امیرالمؤمنین^(ع) در صفین تأخیر انداخت که اصحاب امیرالمؤمنین^(ع) برگشتند گفتند که یا امیرالمؤمنین^(ع) مگر تو می‌ترسی از لشکر معاویه که با او نمی‌جنگی؟ فرمود من می‌ترسم؟ منی که در جوانی سینهٔ مردان را به خاک مالیده‌ام، منی که سال‌های سال است هیچ تهدیدی مرا از میدان بیرون نکرده‌است، من می‌ترسم؟ «فَوَاللَّهِ مَا دَفَعْتُ الْحَرْبَ يَوْمًا إِلَّا وَ أَنَا أطمعُ أَنْ تُلْحَقَ بِي طَائِفَةٌ قَتَيْتِدِي بِي» من هر روزی که جنگ را عقب می‌اندازم به امید این است که شاید یک عده‌ای دیگر از این‌ها بصیرت پیدا کنند، به هوش بیایند، به من ملحق بشوند و هدایت پیدا کنند. «و ذَلِكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَقْتُلَهَا عَلَى ضَلَالِهَا»^۱ هیچ البلاغه، خطبه ۵۵ ببینید این دل مهربان امام^(ع) است. در کنار آن قاطعیت نسبت به گنه‌کارها، نسبت به اشتباه کرده‌ها، به فریب‌خورده‌ها با دل پرمحبت روبه‌رو می‌شود. می‌گوید من ترجیح می‌دهم آن کسی که گمراه شده از گمراهی به دست من برگردد و هدایت بشود، تا این که او در گمراهی بماند و من او را بکشم. امیرالمؤمنین^(ع) قصد داشت در صفین اگر می‌تواند مردم را هدایت کند. ۶۳/۴۸

۳۸ در جنگ صفین یک روز، جمعی از لشکریان امیرالمؤمنین^(ع) دچار تردید شدند. جنگ این جور است دیگر، وقتی که یک مدتی طول می‌کشد وقتی که پیروزی یک‌خورده دیر می‌شود؛ آدم‌هایی که یک ذره سست‌ترند دچار تزلزل می‌شوند. اگر نه، زدن و رفتن و پیشرفت و موفقیت باشد غالباً دل‌ها قرص است، وقتی که یک‌خورده اوضاع و احوال تکان می‌خورد آن‌هایی که یک‌ذره سست‌تر هستند برایشان سؤال پیش می‌آید؛ یکی بلند شد گفت که این

چه وضعیتی است؟ من صبح مثلاً پا شدم دیدم ما داریم این‌جا نماز جماعت می‌خوانیم آن‌ها هم آن طرف دارند نماز جماعت می‌خوانند و ما باید با همدیگر بجنگیم! یک زمزمه‌ای افتاد؛ آمدند به عمار یاسر گفتند که یک چنین حادثه‌ای پیش آمده.

۳۹ عمار یاسر که پیرمردی بود، آن وقت در حدود هشتاد سال سنش بود، بلند شد رفت در بین این جمعیت ایستاد گفت: مردم یک خبری را من به شما بدهم و تصدیق کنید من را و او این است؛ این پرچمی که الان شما زیرش ایستادید که پرچم امیرالمؤمنین^(ع) است؛ من همین پرچم را دیدم در روز جنگ بدر که پیغمبر^(ص) زیرش ایستاده بود پرچم اسلام بود دیگر، پرچم لاله‌الاله و پرچم بنی‌هاشم بود و دیدم که پیغمبر^(ص) و یارانش از زیر همین پرچم مردم را امر می‌کردند به جهاد و رفتن به بهشت. و آن پرچمی که روبه‌روی شما هست که پرچم بنی‌امیه است، همان پرچم را من در روز جنگ بدر دیدم که در زیرش ابوسفیان و این‌ها ایستاده بودند و همین کسانی که امروز زیر آن پرچم هستند آن روز هم بودند. پرچم‌ها و آدم‌هایی که زیر این پرچم‌ها بودند همان آدم‌هایی‌اند که من در بدر و احد دیدم. در زیر این پرچم هم پیغمبر^(ص) بود و همین علی بن ابی‌طالب^(ع) بود، در زیر آن پرچم هم ابوسفیان بود و بنی‌امیه بودند و دشمنان پیغمبر^(ص) بودند و همین معاویه بود، اشتباه نکنید به ظواهر امر. فراموش نکنید حقایق امر را و معرفت‌های خودتان را با این ظواهر از دست ندهید. یک سخنرانی گرم و گیرایی کرد؛ دل مردم را به نشاط آورد و تردیدهای آن‌ها را برطرف کرد. یک چنین تردیدهایی پیش می‌آمد و لیکن امیرالمؤمنین^(ع) قاطع می‌ایستاد. ۶۷/۲/۱۷

۴۰ در جنگ صفین لشکر معاویه نزدیک به شکست خوردن شد؛ چیزی نمانده بود که بکلی منهدم و منهزم شود. حيله‌ای که برای نجات خودشان اندیشیدند، این بود که قرآن‌ها را بر روی نیزه‌ها کنند و بیاورند وسط میدان. ورقه‌های قرآن را سر نیزه کردند، آوردند وسط میدان، با این معنا که قرآن بین ما و شما حکم باشد. گفتند بیایید هرچه قرآن می‌گوید، بر طبق آن عمل کنیم. خوب، کار عوام‌پسند قشنگی بود. یک عده‌ای که بعدها خوار شدند و روی امیرالمؤمنین شمشیر کشیدند، از میان لشکر امیرالمؤمنین نگاه کردند، گفتند این که حرف خوبی است؛ این‌ها که حرف بدی نمی‌زنند؛ می‌گویند بیاییم قرآن را حکم کنیم. ببینید، اینجا

فریب خوردن است؛ این جا لغزیدن به خاطر این است که انسان زیر پایش را نگاه نمی کند. هیچ کس انسان را نمی بخشد اگر بلغزد، به خاطر اینکه زیر پایش را نگاه نکرده، پوست خریزه را زیر پای خودش ندیده. آن ها نگاه نکردند. آن ها اگر می خواستند حقیقت را بفهمند، حقیقت جلوی چشمشان بود. این کسی که دارد دعوت میکند و میگوید بیا بید به حکمیت قرآن تن بدهیم و رضایت بدهیم، کسی است که دارد با امام منتخب مفترض الطاعه می جنگد! او چطور به قرآن معتقد است؟ امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب غیر از این که از نظر ما از طرف پیغمبر منصوص و منصوب بود، اما آن کسانی هم که این را قبول نداشتند، این مسئله را قبول داشتند که آن روز بعد از خلیفه سوم، همه مردم با او بیعت کردند، خلافت او را قبول کردند؛ شد امام، شد حاکم مفترض الطاعه جامعه اسلامی. هر کس با او می جنگید، روی او شمشیر می کشید، و وظیفه همه مسلمان ها بود که با او مقابله کنند. خوب، اگر این کسی که قرآن را سر نیزه کرده، حقیقتاً به قرآن معتقد است، قرآن می گوید که تو چرا با علی می جنگی. اگر واقعاً به قرآن معتقد است، باید دست هایش را بالا ببرد، بگوید آقا من نمی جنگم؛ شمشیرش را ببندازد. این را باید می دیدند، باید می فهمیدند. این مطلب مشکلی بود؟ این معضلی بود که نشود فهمید؟ کوتاهی کردند. این می شود بی بصیرتی. اگر اندکی تدبر و تأمل می کردند، این حقیقت را می فهمیدند؛ چون این ها خودشان در مدینه اصحاب امیرالمؤمنین بودند؛ دیده بودند که در قتل عثمان، عوامل و دستیاران خود معاویه مؤثر بودند؛ آن ها کمک کردند به کشته شدن عثمان؛ در عین حال پیراهن عثمان را به عنوان خون خواهی بلند کردند. آن ها خودشان این کار را کردند، مقصر خودشان بودند، اما دنبال مقصر می گشتند. ببینید، این بی بصیرتی ناشی از بی دقتی است؛ ناشی

از نگاه نکردن است؛ ناشی از چشم بستن بر روی یک حقیقت واضح است. ۸۹/۸/۴

۴۱ جنگ صفین ماه ها طول کشید؛ جنگ عجیبی هم بود. مردم افراد مقابل خود را می دیدند که نماز می خوانند، عبادت می کنند، نماز جماعت و قرآن می خوانند؛ حتی قرآن سرنیزه می برند! خیلی دل و جرأت می خواست که کسی روی این افرادی که نماز می خوانند، شمشیر بکشد. در روایتی از امام صادق^(ع) نقل شده است که اگر امیرالمؤمنین^(ع) با اهل قبله نمی جنگید، تکلیف اهل قبله بد و طغیانگر تا آخر معلوم نمی شد. این علی بن ابی طالب^(ع) بود که این راه را

باز نمود و به همه نشان داد که چه کار باید کرد.

۴۲. اگر روح اعمال و عبادات - که عبارت از همان توجه به خدا و عبودیت اوست - برای انسان حل و روشن نشود و انسان سعی نکند که در هر یک از این واجبات، خودش را به عبودیت خدا نزدیک کند، کارش سطحی است. کار و ایمان سطحی، همیشه مورد خطر است و این چیزی است که ما در تاریخ اسلام دیده‌ایم. ۶۹/۲/۶

دوران امام حسن مجتبی^(ع)

۴۳. این خلاصه زندگی امیرالمؤمنین^(ع) است. درس صبر و مقاومت همراه با آگاهی و بصیرت؛ نوبت به امام حسن^(ع) رسید. عیناً همین جریان در زندگی امام حسن^(ع) تکرار شد. اول که به حکومت رسید لشکر کشی امیرالمؤمنین^(ع) را تعقیب کرد. عده‌ای در تاریخ و در زمان خود امام حسن^(ع) او را ملامت کردند که لشکر کشی چرا؟ اما لشکر کشی را امام حسن^(ع) شروع نکرده بود. آن سپاه عظیمی که در نخیله کوفه منتظر بود که برود با شامیان بجنگد، آن سپاه را امیرالمؤمنین^(ع) در آن جا جمع کرده بود، سردار این سپاه فقط عوض می‌شد. نه هدف و نه راه و نه عناصر، عوض نشدند.

۴۴. امام حسن^(ع) لشکر کشی را شروع کرد، قدرتمندانه، با وجود دست‌های خائن و اوضاعی که بسیار هم دشوار و تاریک و تلخ بود و امام حسن^(ع) این اوضاع را به وجود نیاورده بود، بلکه به او به ارث رسیده بود. این اوضاع موجب شد که رقیب امام حسن^(ع) یا دشمن امام حسن^(ع) آن کسی که حسن بن علی^(ع) با او می‌خواست بجنگد، یعنی معاویه بن ابی سفیان توفیق پیدا کرد عناصر فرصت طلب، عناصر دو دل، عناصر ضعیف، عناصری که تاب تحمل حکومت علوی را نمی‌آوردند، عناصری که زبانشان فقط با اسلام آشنا بود و دل آن‌ها از اسلام خبر نداشت، این عناصر را یا به طرف خود جذب کند و جلب کند، یا اقلأً از دور و بر امام حسن^(ع) کنار بزند. کار بعدی معاویه چه بود؟ کار بعدی این بود که با همان لشکر جرّاری که در اختیار داشت بر امام حسن^(ع) تنها، بر امام حسنی که کسی در اطراف او از چهره‌های معروف نمانده بود مگر معدودی، بتازد، حسن بن علی^(ع) را به شهادت برساند، سربازان و سرداران ممتاز را که صحابۀ

پیغمبر^(ص) بودند از میان بردارد، بعد به قول شاعر «خَالُكَ الْجَوْ فَضِيضِي وَ اَثْرَبِي» در یک فضای آزاد در یک محیط مساعد، تبلیغات خود را شروع کند، ده سالی، پانزده سالی بگذرد، دیگر نه نامی از علی بن ابی طالب^(ع) و اهل بیت پیغمبر^(ص) و معارف اسلامی باقی بماند، و نه خاطره‌ای از ماجراهای تلخی که امیرالمؤمنین^(ع) با معاویه بن ابی سفیان گذرانیده است بماند.

۴۵ چون امام حسن^(ع) در صورتی شهید می‌شد که قبل از او حسین بن علی^(ع) شهید شده باشد، ابوالفضل^(ع) شهید شده باشد، محمد بن حنیفه شهید شده باشد، برادران و پسران شهید شده باشند، هجرین عدی شهید شده باشد، رشید هجری شهید شده باشد؛ یعنی آن روزی امام حسن^(ع) به شهادت می‌رسید که همه این یاران وفادار از اطراف او رفته باشند، در حالی که کار افشاگرانه لازم برای مشخص کردن و معرفی کردن آن جبهه‌ای که با علی بن ابی طالب^(ع) و با امام حسن^(ع) جنگیده بود انجام نشده بود.

۴۶ امام حسن^(ع) این جا هم با یقین آگاهانه تکلیف خودش را تشخیص داد، تکلیف او چه بود؟ ماندن؛ زنده ماندن برای افشای چهره‌ای که با اسلام سینه به سینه شده بود، با علی^(ع) جنگیده بود و حسن^(ع) را از میدان خارج کرده بود؛ و زمینه‌سازی برای یک مبارزه تمام نشدنی درازمدت با تمام طواغیتی که معلوم بود بعد از آن خواهند آمد. امام حسن^(ع) زنده ماند تا حسین بن علی^(ع) بماند، تا حجرین عدی بماند، تا رشید هجری بماند. چهره‌های بزرگ را امام حسن^(ع) نگاه داشت برای شهادت‌های بزرگ، و بعد از ماجرای صلح با معاویه در طول آن ده سالی که امام حسن مجتبی^(ع) زنده بود، به کمک برادر و به کمک همه این اصحاب آن چنان وضعیتی را در جهان اسلام شروع کردند و به وجود آوردند که آن وضعیت نوید می‌داد که اگر یک روز حسین بن علی^(ع) قیام بکند، آن چنان وضعیتی پیش خواهد آمد که شما در تاریخ شاهد آن بودید و شهادت حسین بن علی^(ع) خواهد توانست بعد از آن تبلیغات، بعد از آن همه کار فکری، بعد از آن همه افشاگری و روشنگری که در طول این سالیان انجام شده است، حادثه فراموش نشدنی جهان اسلام باشد. لذا امام حسن^(ع) علی‌الظاهر صلح کرد که این در ظاهر، ترک مخاصمه بود. یعنی جنگ نظامی را امام حسن^(ع) با آن دشمنی که قبلاً باید افشا بشود و سپس با آن مبارزه بشود متوقف کرد تا جنگ سیاسی، جنگ فرهنگی، جنگ تبلیغاتی و جنگ اسلامی خود را

با او شروع بکند. نتیجه این شد که بعد از آنی که امام حسن^(ع) از دنیا رفت و امام حسین^(ع) هم ده سال دیگر همان راه امام حسن^(ع) را ادامه داد، وضعیت دنیای اسلام به آن جایی رسید که دیگر می‌توانست فرزند پیغمبر^(ص) یعنی فرزندی از فرزندان پیغمبر^(ص)، آن چنان شهادتی را بپذیرد که تا آخر تاریخ دنیا آن شهادت بماند، هم‌چنانی که ماند؛ و منشأ آثار مقاومت‌آمیز و بزرگ بشود، هم‌چنان که شد؛ و اسلام را زنده نگه بدارد، هم‌چنان که زنده نگه داشت؛ این کار امام حسن^(ع).

۴۷ در مورد کار امام حسن^(ع) ما هیچ درصدد نمی‌آییم از موضع دفاع حرف بزنیم که چرا صلح کرد و چه موجباتی داشت. امام حسن^(ع) اگر صلح نمی‌کرد، یقیناً اسلام ضربه می‌دید؛ برای خاطر این که آن چهره افشا نشده بود. مردم هنوز حقایق را نمی‌دانستند، آن قدر نمی‌دانستند که هزاران نفر یا صدها هزار نفر از سربازان امام حسن^(ع) حاضر شدند با آن طرفی که با امیرالمؤمنین^(ع) جنگیده بود، دیگر نجنگند. تبلیغات و پول و کارهای گوناگون سیاسی آن چنان جوّ بدی به وجود آورده بود که امام حسن^(ع) اگر آن روز خود را و جان خود را و جان اصحاب نزدیک و معدود خود را از دست می‌داد، چیزی از اسلام باقی نمی‌ماند. بعد از چند سالی نام علی^(ع) و نام حسن^(ع) و نام حسین^(ع) و نام افتخارات صدر اسلام و نام آن همه حوادث آموزنده اگر در لابه‌لای کتاب‌ها می‌ماند هم، برای مدت زیادی نمی‌ماند و به درستی و تحریف نشده نمی‌ماند؛ این کار امام حسن^(ع) بود.

۴۸ وقتی شما جمع‌بندی می‌کنید، می‌بینید کار امام حسن^(ع) با کار امیرالمؤمنین^(ع)، با کار امام حسین^(ع)، با کار همه ائمه دارای یک مضمون و یک معنا است؛ آگاهانه مقاومت کردن، تکلیف را فهمیدن و ایستادن. من به شما بگویم برادران و خواهران من، امام حسن^(ع) یکی از شجاعانه‌ترین اقدام‌ها را برای انجام این تکلیف انجام داد، چرا؟ برای خاطر این که به دیگران، به پیغمبران، به پیغمبر اسلام^(ص)، به امیرالمؤمنین^(ع)، به همه ائمه، فقط دشمنان بودند که طعن می‌زدند، اما پیچیدگی کار امام حسن^(ع) و ظرافت آن موضع آن چنان بود که حتی دوستان او هم به او طعن می‌زدند. حجرین عدی‌ها هم نمی‌دانستند و به او «یا مُدِلُّ الْمُؤْمِنِينَ» می‌گفتند،

۴۹ من در بررسی حوادث زمان امام مجتبی^(ع) به این نتیجه رسیده‌ام که در آن روزگار، مردم قدرت تحلیل سیاسی نداشتند. یعنی آدم‌هایی مثل عمّاریاسر و مالک‌اشتر که در زمان امیرالمؤمنین^(ع) آن خلأ را پر می‌کردند، نبودند. در زمان امیرالمؤمنین^(ع) خود ایشان که همه کارها را انجام نمی‌داد، آن بزرگوار در یک طرف قضیه قرار داشت و نمی‌توانست مرتب از خودش حرف بزند. کسی چون عمّاریاسر حضور داشت که نقشش در زمان امیرالمؤمنین^(ع) فوق‌العاده بوده است. هر جا یک گره سیاسی در ذهن مردم به وجود می‌آمد، عمّار آن‌جا حاضر بود.

۵۰ در زمان امام حسن^(ع) و در سپاه او، کسی چون عبیدالله‌بن‌عباس حضور دارد که نقطه مقابل امثال عمّاریاسر و مالک‌اشتر در عهد امیرالمؤمنین^(ع) است. همین عبیدالله‌بن‌عباس، یک لشکر سیصد هزار نفری را گذاشت و شبانه به اردوگاه معاویه پناهنده شد. شما ببینید وقتی امیر یک لشکر چنین کاری بکند، در لشکر چه پیش می‌آید! نمونه‌اش، در جنگ تحمیلی هم دیده شد. شخصیت مشهوری داشتیم که بامداد یک روز دیدیم صدایش از جبهه دشمن به گوش می‌رسد! در رادیو عراق حرف می‌زد و می‌گفت ما رفتیم! ببینید چه حالی برای لشکر پیش می‌آید!

۵۱ باری، قیس‌بن‌سعدین عباده از شخصیت‌های برجسته لشکر امام حسن^(ع) بود که در قضیه عبیدالله‌بن‌عباس نقش مهمی ایفا کرد. در برابر لشکریان امام^(ع) ایستاد و به تحلیل قضیه فرار عبیدالله‌بن‌عباس پرداخت. چنان خوب و سنجیده تحلیل کرد که لشکریان امام^(ع) گفتند الحمدلله که رفت! کأنه این کار دیر انجام شده بود و بایستی زودتر می‌رفت! این، نقش تحلیل سیاسی است! تا وقتی امثال قیس در جبهه امام حسن^(ع) بودند، وضع خوب بود. بعد که این چند نفر هم نبودند، امام حسن^(ع)، تنها ماند و این تنهایی، تاریخ اسلام را تحت تأثیر قرارداد. حادثه صلح امام حسن^(ع)، جزو حوادث تلخ تاریخ اسلام است و به نظر من، امام حسن^(ع)، از

راه حصول بصیرت

۵۲ این بصیرت چگونه حاصل می‌شود؟ بر اثر گذشتن از خود. همین یک کلمه آسان، اما در عمل آن قدر مشکل که اکثر انسان‌ها در همین دو قدم این یک کلمه، درجا زده و مانده‌اند! بیچاره ما گرفتارانِ «خود» و «من». وقتی به پشت سرت نگاه نکردی، وقتی به حرف این و آن توجه نکردی، وقتی نورِ هدایت الهی را دنبال کردی و با همه خطرآتش به راه افتادی، دریچه دل باز می‌شود. ۸۰/۸/۹۰

۵۳ انسان یکی از بزرگ‌ترین ضعف‌هایش این است که اسیر سرپنجه خواهش‌های خود است. شاید هیچ ضعفی در آدمی از این بالاتر نیست، همه ضعف‌های انسان از ضعف در مقابل خواهش‌ها و جاذبه‌های نفسانی و هوس‌ها، کوچک‌تر و کم‌تر است، ضررهایش هم قابل جبران‌تر است تا مضرات این ضعف انسانی. این که انسان‌هایی را ما می‌بینیم در زندگی روزمره، در طول تاریخ، در مواجهه با قضایای گوناگون که راه درست را، راه عاقلانه را، راه انصاف را، راه عدل را رها کردند؛ این که چهره‌هایی را می‌شناسیم در طول تاریخ که معروف به بدکاری، به فساد، به شهوت، به ظلم و به سایر آلودگی‌های بشری شدند، منشأ همه این‌ها همین ضعف و نقیصه انسانی است. این ضعف بزرگ هست که لغزش‌ها را به وجود می‌آورد، این ضعف بزرگ هست که انحرافات در مقابل انسان راهش را باز می‌کند و الا انسان‌ها اگر این ضعف را نداشتند در مقابل خواهش‌های نفسانی خودشان تسلیم و ضعیف و زبون نبودند.

۵۴ ما متأسفانه می‌بینیم در طول زمان، در گذشته، در حال، انسان‌هایی را که این‌ها نه از راهنمایی‌های عقلشان و نه از راهنمایی‌های انبیا و مصلحان و عقلا هیچ بهره‌ای نبردند، علت چیست؟ خیلی واضح است. علت این است که یک جاذبه‌هایی در انسان هست، یک خواهش‌هایی در درون انسان وجود دارد که این خواهش‌ها بر عقل او، بر تشخیص او، بر درک صحیح او فائق می‌آید. انسان می‌فهمد این راه خطاست، اما باز هم می‌رود. حتی گاهی این خواهش‌ها و این هوس‌های درونی انسان، راه را بر عقل او و بصیرت او هم می‌بندند و نمی‌گذارند درست تشخیص بدهد. ببینید، چه قدر ضعف بزرگی است در انسان؛ این ضعف اسیر سرپنجه هوس‌ها بودن، زبون خواهش‌ها بودن.

۵۵ بسیاری از آدم‌های قوی و حتی آدم‌های مؤمن و با اراده، یک جاهایی جاذبهٔ خواهش، آن‌ها را لغزنده و بُرده. بسیاری از این چهره‌های دژخیم طول تاریخ که شما می‌بینید، این‌ها ذاتاً دژخیم نبودند، این‌ها از اول مردمان بدی نبودند. عبدالملک مروان که یکی از سخت‌ترین و دل‌سنگ‌ترین خلفای بنی‌امیه است و وسیلهٔ سرکوب قیام‌های به حق در زمان خودش بود و با ائمه علیهم‌السلام با کمال شدت رفتار کرد، این معروف است قبل از آنی که به خلافت برسد «حَلِيفُ الْقُرْآن» یعنی هم پیمان قرآن بود. کنایه از این که از قرآن جدا نمی‌شد، دائماً قرآن بغل دستش بود یا توی جیبش بود یا دم دستش بود. تلاوت قرآن می‌کرد، یک آدمی بود که با عبادت انس داشت. بعد از آنی که به او خیر دادند پدرت از دنیا رفته و تو را جانشین خودش کرده و پاشو برویم سریر زمامداری و مسند خلافت در انتظار توست، این جا همه چیز یادش رفت، همهٔ آن سوابق فراموشش شد، قرآن را گذاشت روی هم، به قرآن گفت «قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ»^{۷۸} این جدایی من و توست؛ خداحافظ. با قرآن خداحافظی کرد، واقعاً هم خداحافظی کرد و رفت. نمی‌شود بگوییم آن وقتی که قرآن می‌خوانده، با قرآن مأنوس بوده، تقلب می‌کرده. سر چه کسی را می‌خواست کلاه بگذارد؟ با قرآن آشنا بود، مأنوس بود، اهل عبادت بود، اهل ذکر بود، از این قبیل ما زیاد می‌بینیم کسانی را که در لحظات حساس، هوس‌ها، جاذبه‌ها، سرپنجهٔ نیرومند خواهش‌های نفسانی گریبان آن‌ها را گرفته و آن چنان آن‌ها را از آرمان‌هایشان، از تقوایشان، از تقدسشان جدا کرده که قدرت مقاومت برای آن‌ها باقی نمانده. پس مقابله و مبارزهٔ با هوس کار آسانی نیست، تمرین لازم دارد.

۵۶ در قرآن یک نمونه‌ای را بنده پیدا کردم که این تمرین در روح و جان افرادی که آن را انجام داده بودند و نداده بودند تأثیر تعیین‌کننده‌ای گذاشته بود و آن داستان داوود و طالوت است. مسئله این بوده که یک جمعی در راه دفاع از آرمان‌های نبوت و برای دفاع از حق و مبارزهٔ با ظلم و تجاوز به یک لشکرکشی و پیکار نظامی مجبور می‌شوند. در رأس آن‌ها طالوت فرماندهٔ منصوب خداست و کسی است که پیغمبر آن را معین کرده؛ پیغمبر آن زمان. وقتی که این‌ها راه می‌افتند، در بین راه می‌رسند به نهر آبی. قبل از آن که به این نهر آب برسند طالوت به همراهان خودش می‌گوید که وقتی به این نهر آب رسیدیم، با وجود تشنگی و کثشی که به سمت این آب دارید، بایستی آب نخورید و تأکید می‌کند که اگر کسی از این آب بخورد او از من نیست و کسانی که از آب ننوشند،

از باران من و در کنار من هستند. می‌رسند به آن آب، عدهٔ زیادی برخلاف توصیهٔ طالوت از آن آب می‌نوشند که فهمیده می‌شود این‌ها شدیداً تشنه بودند و الا چه دلیلی داشت با این که خود آن‌ها می‌خواستند که حرکت بکنند و داوطلب بودند که به میدان جنگ بیایند، چرا بایستی حرف فرماندهٔ خودشان را ندیده بگیرند، نشان می‌دهد که تشنگی شدید بوده و طاقت نمی‌آوردند و می‌افتند به این نهر آب، بنا می‌کنند از این آب نوشیدن. عدهٔ کمی هم به دستور طالوت ترتیب اثر می‌دهند و از این آب نمی‌نوشند. بعد از آن که از این جوی آب می‌خواهند عبور بکنند یا شاید بعد از آن که عبور می‌کنند و نیروهای دشمن در مقابل این‌ها قرار می‌گیرد، عدهٔ زیادی یعنی همان کسانی که آب را نوشیده بودند طاقت نمی‌آورند و اظهار عجز می‌کنند و از میدان جنگ رو برمی‌گردانند، اما آن عده‌ای که به دستور طالوت ترتیب اثر داده بودند و تسلیم شده بودند، آن‌ها در مقابل دشمن می‌ایستند و مقاومت می‌کنند و بالاخره هم بر دشمن پیروز می‌شوند. این یک داستان بسیار جالب است و به نظر من این یک داستان نمادین و درس دهنده و آموزنده است.

۵۷ مسئله این نیست که آن نهر آب خاصیتش این بوده که آبش ترس آور بوده مثلاً نه؛ آب، آب است، مسئله این است که آن کسی که در تمرین مبارزهٔ با تشنگی می‌تواند بر نفس خودش فائق بیاید، این ورزش سنگین را می‌تواند انجام بدهد، همان اندازه نیرومند می‌شود و این نیرومندی در مواجههٔ با دشمن به دردش می‌خورد. آن ملت‌هایی، آن رزمندگانی، آن انسان‌هایی که در پیکارهای با نفس خودشان می‌توانند بر خواهش‌های نفسانی فائق بیایند، در پیکار با دشمن در میدان جنگ هم می‌توانند فائق بیایند. آن کسانی که تسلیم هوس‌های خودشان هستند، این‌ها در مقابل خطر مرگ و خطر افتادن به دست دشمن و خطر مواجههٔ با سختی‌های میدان جنگ، دلیلی ندارد که ضعیف نشوند و دچار تردید نشود و منهزم نشوند. آن کسی که مواجههٔ با دشمن روبه‌رو و سختی‌های میدان جنگ تسلیم نمی‌شود که قبلاً این تمرین را کرده باشد. لذا ما می‌بینیم در میدان‌های جنگ، آن‌هایی که مؤمن‌ترند، آن‌هایی که عاشقانه به سمت میدان جنگ می‌آیند، آن‌هایی که علاقه‌مند به هدف‌های الهی هستند، این‌ها پایدارتر و مقاوم‌تر هستند و اگر بقیهٔ شرایط هم جمع بشود، یقیناً این‌ها پیروز می‌شوند. این نقش صبر و مقاومتی است که قبلاً به وسیلهٔ امتناع از خواهش‌ها تمرین شده باشد. ۶۵/۲/۱۱

نکات

۵۸ • این کسانی که می‌بینید پایشان می‌لغزد، اغلب، علت آن، ناآگاهی و فقدان بصیرت است. بعضی ایمان هم دارند، اما باز هم بر اثر ناآگاهی و فقدان بصیرت می‌لغزند. امروز بصیرت بسیار مهم است. هر جا فتنه و فریب بود و هر جا که تبلیغات گمراه‌کننده بود، آن‌جا بصیرت اهمیت بیشتری می‌یابد. شما می‌دانید که امروز مهارت در تبلیغات یکی از عوامل تعیین‌کننده در زمینه‌های سیاست و اقتصاد و... است. بسیاری از مردم دنیا، انتخاب‌هایشان در همهٔ زمینه‌ها مانند جنس، سیاست، آدم و... بر اساس تبلیغات است. تبلیغات یعنی چه؟ تبلیغات، یعنی تبیین یک واقعیت؟! ابداً! ابداً! تبلیغات یعنی ایجاد یک تصویر دروغین یا آمیخته‌ای از دروغ و راست، برای فروش یک جنس، رایج شدن یک سیاست و محبوب شدن یک شخصیت! امروز در دنیا تبلیغات این است و غربی‌ها، به‌خصوص آمریکایی‌ها راه‌کار را فهمیده‌اند. منظورم رژیم آمریکا نیست. در آمریکا صاحبان سرمایه و صنایع و گردانندگان سیاست و دیگران، راه‌کار را فهمیده‌اند. فهمیده‌اند که باید در تبلیغات استاد شوند و کارشان را در دنیا این‌طور پیش می‌برند. یک حق را به آسانی، ناحق جلوه می‌دهند. یک دروغ را به آسانی، راست جلوه می‌دهند و یک حقیقت را به آسانی کتمان می‌کنند. افکار عمومی را طبق میل و ارادهٔ یک گروه خاص که همان صاحبان سرمایه‌ها و صنایع و تیلوداران مالی صهیونیست‌ها هستند، به این سمت و آن سمت می‌کشانند. ۸۰/۱۲/۸

۵۹ امروز کار عمدهٔ دشمن در جنگ نرم، غبارپراکنی در فضای سیاسی کشور است؛ این را توجه داشته باشید. امروز مهم‌ترین کار دشمن این است. افرادی که در کار سیاسی و مسئلهٔ سیاسی واردند و مطلعند، می‌دانند امروز قدرت ابرقدرت‌ها بیش از آن‌چه که در بمب هسته‌ای‌شان باشد، در ثروت‌های انباشتهٔ در بانک‌هایشان باشد، در قدرت تبلیغاتی آن‌هاست، در صدای بلند آن‌هاست که به همه جا می‌رسد. شیوه‌های تبلیغاتی را هم خوب بلدند. در کار تبلیغات انصافاً پیشرفت هم کرده‌اند. امروز غربی‌ها - چه در اروپا، چه در آمریکا - در کار تبلیغات، شیوه‌های مدرن و بسیار پیشرفته‌ای را یاد گرفته‌اند و بلد شده‌اند؛ ما در این جهت عقبیم. یکی از اساسی‌ترین کارهای آن‌ها این است که تبلیغ کردن را بلدند. با این شیوه‌های

تبلیغی، با جنجال، با فرستادن انبوه حرف‌های خلاف واقع، سعی می‌کنند فضای جوامع را دگرگون کنند و تأثیر بگذارند؛ باید به این نکته توجه داشت، باید این را مراقب بود. امروز وظیفهٔ جوان‌های ما از این جهت سنگین است. نه فقط خودتان باید حقیقت را تشخیص دهید، بلکه باید فضا و محیط پیرامونی خودتان را هم با بصیرت کنید و برای آن‌ها هم قضایا را روشن

کنید. ۸۹/۸/۴

۶۰ آن‌چه که بصیرت و بینش انسان را در قضایای مختلف و در حوادث گوناگون و زیر غبار تبلیغات جنجال‌آمیز دشمنان تضمین و حفظ می‌کند، دل مؤمن و پاک و نورانی است. حجم تبلیغاتی که دشمنان در طول سال‌ها علیه انقلاب با ترندهای گوناگون تبلیغاتی به کار برده‌اند، حقیقتاً حیرت‌انگیز است. جوان مؤمن ما که جان بر کف دست گرفته و آمادهٔ مجاهدت است، در معرض تندباد این تبلیغات قرار دارد، اما این تبلیغات گمراه‌کننده و لغزنده نمی‌تواند او را بلغزاند، زیرا حقیقت را می‌بیند و در ورای تبلیغات رنگارنگ دشمنان، باطن ظلمانی و خبیث محورها و مراکزی که این تبلیغات را به راه می‌اندازند، برای او روشن است. این، نقطه‌ای است که دشمن نمی‌تواند به هیچ کیفیتی آن را نسبت به جوان مسلمان و مؤمن انقلابی علاج و با آن مقابله کند. دلی که از ایمان برخوردار است و منشأ تقوا در اندیشه و عمل است، با تبلیغات دشمنان گمراه نمی‌شود.

۶۱ تبلیغات دشمن غالباً بر روی این متمرکز شده است که بتواند روح ایستادگی و مقاومت را در ملت بزرگ ایران تضعیف کند. آن‌ها خیلی خوب فهمیده‌اند که وقتی یک ملت تصمیم می‌گیرد در مقابل زیاده‌خواهی استکبار بایستد، هیچ نیرویی در مقابل او کارایی ندارد؛ این را فهمیده‌اند و درست هم فهمیده‌اند. سعی‌شان این است که روح ایستادگی و مقاومت را در ملت ایران از بین ببرند. خداوند متعال با اشاره به یکی از ملت‌های مؤمن گذشته می‌فرماید: «وَمَا تَقْمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ»^{۸۰} دشمنان، چون آن‌ها را مؤمن یافته بودند - انسان مؤمن تسلیم زور و استکبار نمی‌شود - به‌خاطر ایمانشان از آن‌ها انتقام می‌گرفتند. ایمان، ایستادگی، مقاومت و خودباوری ملت ایران برای دشمن ناگوار است. آن‌ها حکومت‌های مطیع و فرمان‌بر و ملت‌های بی‌حال و تسلیم در مقابل زورگویی‌هایشان را می‌پسندند. امروز فریاد

اسلام‌خواهی ملت ایران که اول بار از زبان امام امت برخاست، ملت‌ها را بیدار کرده و دل‌ها را تکان داده و در منطقه، روح بیداری و خودباوری به وجود آورده است. دشمنان از این مسائل نگران و سراسیمه‌اند، اما ملت ایران بر این توطئه‌ها پیروز خواهد شد. ۸۲/۴/۲۹

۶۲ امروز مؤثرترین سلاح بین‌المللی علیه دشمنان و مخالفین، سلاح تبلیغات است، سلاح ارتباطات رسانه‌ای است. امروز این قوی‌ترین سلاح است و از بمب اتم هم بدتر و خطرناک‌تر است. این سلاح دشمن را شما در بلوهای بعد از انتخابات (انتخابات سال ۸۸) ندیدید؟ دشمن با همین سلاح، لحظه به لحظه، قضایای ما را دنبال می‌کرد و به کسانی که اهل شیطنت بودند، رهنمود می‌داد. «إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَيْ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ»^۱، دائم به اولیای خودشان ایحاء می‌کردند. خب، این حضور دشمن است دیگر؛ حضور دشمن را از این واضح‌تر و روشن‌تر می‌شود فرض کرد؟

۶۳ باید بصیرت داشت. آن‌چه که انسان از نخبگان جامعه و جریان‌های سیاسی و گروه‌های سیاسی انتظار دارد، این است که با این حوادث، با این خطوط دشمن، با بصیرت مواجه بشوند؛ با بصیرت. اگر بصیرت وجود داشت و عزم مقابله وجود داشت، خیلی از رفتارهای ما ممکن است تغییر پیدا بکند، آن وقت وضعیت بهتر خواهد بود. بعضی از کارها از روی بی‌بصیرتی است. ۸۸/۷/۲۰

۶۴ حقیقت است که در نظام اسلامی یک بخش مهم، تبیین و تبصیر مردم است. تبلیغ در منطق اسلام با تبلیغ در منطق جهانی امروز - پروپاگاندهای متداول جهانی - از بنیان دو تاست. تبلیغ در اسلام، بصیرت بخشیدن، بیان کردن حقیقت و باز کردن چشم بصیرت انسان‌ها به حقایق است. چرا این اهمیت دارد؟ چون اگر نظام اسلامی در هر دوره‌ای و در هر نقطه‌ای از تاریخ و جهان تشکیل شود، قوامش به انسان‌هاست و یک‌یک انسان‌ها می‌توانند در تشکیل نظام اسلامی و تدوام و تقویت آن نقش ایفا کنند. استبداد و زور و فریب در حاکمیت اسلام و منطق اسلام ممنوع است. وقتی زور و زورگویی و قلدری، خدعه و فریب، گندم‌نمایی و جو فروشی، چاپلوسی و رشوه برای کشاندن مردم به این سمت و آن سمت در میان نباشد، پس حرکت جامعه باید بر چه اساسی اتفاق بیفتد؟ فقط آگاهی و ایمان مردم می‌ماند. لذا این آگاهی و ایمان اهمیت پیدا می‌کند. ۸۲/۷/۱۴

۶۵ • بصیرت و علم به زمان و استفاده از موقعیت‌ها برای هر عالمی چه اعلم‌العلماء باشد، و چه کسی که در یک محله، احکام دین را به چند نفر تعلیم می‌دهد ضروری است؛ منتها هر چه مقام بالاتر باشد، آگاهی‌های بیشتر و وسیع‌تری مورد لزوم است. ما در طول تاریخ تشیع، به خاطر عدم آگاهی علما از حقایق جریانات دنیا، خیلی ضربه خوردیم؛ به خصوص در دو سیست سال اخیر که دنیا شکل جدیدی پیدا کرد و استعمار پدید آمد و سیاست‌ها عوض شد و دولت‌های اروپایی وارد میدان سیاست جهانی شدند و به کشورهای اسلامی تعرض کردند. هرگاه ما عالم دین و متقی و باهوش و زرنگ و دقیقی مثل میرزای شیرازی و شیخ انصاری داشتیم، از شرّ دشمن محفوظ می‌ماندیم و برنده بودیم، ولی آن‌جا که قدری غفلت و ناآگاهی در کار بوده است، ضرر می‌کردیم که آن ضرر، به یک نفر و یک حوزه و یک مجموعه و یک شهر و یک سال و چند سال محدود نمی‌شد؛ بلکه در برخی موارد اثرش تا پنجاه سال تمام، جامعه اسلامی را تحت فشار قرار می‌داد. ۶۸/۴/۲۰

۶۶ سال چهل و دو، امام^(ع) یک پیغامی دادند به علمای مشهد که من ببرم به آن‌ها ابلاغ کنم. آن پیغام عام این بود که من بگویم به آقایان که بدانید اسرائیل دارد مسلط می‌شود و امور اقتصادی ما، امور سیاسی ما را، دارد قبضه می‌کند. خب این یک چیزی بود که احتیاج به استدلال، آن روز نداشت، یعنی واقعاً اگر کسی یک مقدار خبر از حوادث و وقایع داشت، این را با خواندن روزنامه‌ها، با اطلاع از رفت و آمدها، مسافرت‌ها، دیدارهای شاه و دیگران و دیگران می‌فهمید. حالا امام^(ع) این را عن بصیرة و ابتلاء بیان می‌کرد. من رفتم پیش یکی از آقایان مشهد، از جمله کسانی که این پیغام را بهشان دادند، یکی از ملاهای معروف آن روز مشهد بود. ایشان گفتند که نه، اسرائیل مشغول سلطه‌گری نیست بر ایران. گفتیم خب چرا هست. گفت به چه دلیل؟ استدلال. حالا استدلال خب این‌جا چیست مثلاً، آدم چه جور استدلال کند؟ مثلاً استدلال خواهد کرد به گزارش فلان روزنامه خارجی که در روزنامه ما منعکس شده، یک چیزی را نقل کرده. شبهه می‌کرد که خب روزنامه که خبر واحد است، موثق نیست. حالا شما بیا درست کن این را، که این یک خبر واحد را این‌جا خدشه نکن.

۶۷ شما ببینید یک آدمی که بصیرت به امور دنیا ندارد، مسائل را نمی‌فهمد، جریانات را

تشخیص نمی‌دهد، دشمنی‌ها را حس نمی‌کند، دشمن را نمی‌شناسد، از خطر اصلاً آگاه نمی‌شود تا وقتی که خطر بیاورد بغلتاند ببردش. این را چه جور می‌شود، با چه بیانی، با چه دم مسیحایی می‌شود این را کشاند توی ماجرای نیاز یک جامعه؟ واقعاً نمی‌شود. آن روز این کسانی که عقب می‌مانند از جریانات و همان طور که گفتیم واقعاً لنگری می‌شدند و نمی‌گذاشتند حتی پرواز کنندگان این راه، فداکاران این خط هم بزنند خودشان را به آب و آتش، بروند جلو، این‌ها مانع آن کارها بودند، کسانی بودند که سوء نیت نداشتند، بی‌خبر بودند از ماجرا.

۶۸ امروز هم همین جور است. مبدا خیال کنیم که آگاهی‌های دوران مبارزه، امروز ما را کفاف خواهد داد، این جور نیست. همان طور که ما آن روز کسانی را که می‌دیدیم آگاهی دارند، بصیرت دارند، می‌توانند شعار جدید مطرح کنند، می‌توانند افراد را پرهیز بدهند، برحذر بدارند از توطئه‌ها، از خطرها، می‌توانند مردم را از پیچ و خم‌ها حرکت بدهند، ببرند پیش، این‌ها بودند که موفق شدند و بالاخره این انقلاب را به پیروزی رساندند. امروز هم آن کسانی می‌توانند این انقلاب را اداره کنند و به پیروزی نهایی برسانند و رسوخ و عمق لازم را به اندیشه‌ای که حاکم بر این انقلاب هست ببخشند که از مسائل مطلع باشند، شعارهای مناسب را مطرح کنند، خطرات این دوره را که با خطرات دوره قبل خیلی فرق دارد و خیلی پیچیده‌تر است تشخیص بدهند، دشمن را بشناسند، دشمنی‌ها را بشناسند، راه مقابله با این‌ها را مطلع باشند. این چگونه امکان خواهد یافت؟ وقتی که انسان دید جهانی صحیح و نافذ و قوی‌ای داشته باشد، ارتباط شما با مسائل جهانی، با فرهنگ‌های جهانی، با مطبوعات جهانی، با کتاب‌ها، با نوشته‌ها، با پیشرفت‌های فرهنگی و علمی، از این نظر فوق‌العاده حائز اهمیت است که شما را تکمیل خواهد کرد، از شما آن شخصیتی را که برای آینده اسلام مفید خواهید بود، ان‌شاءالله خواهد ساخت و شما را آن قطب‌ها و آن استوانه‌هایی خواهد کرد که به شما صدها نفر از روحانیون، از علمای بزرگ، پناه بیاورند، شماها آن‌ها را هدایت کنید، راهنمایی کنید. از شما یک چنین چهره‌هایی، یک چنین دل‌هایی، یک چنین شخصیت‌هایی خواهد ساخت؛ بصیرت شما و آگاهی شما.

۶۹ شما از اول انقلاب نگاه کنید آن روحانیونی که ادنی بصیرتی در این زمینه داشتند، توانستند مفید واقع شوند. آن کسانی که در سطح بالا بودند، مرحوم شهید بهشتی را شما به عنوان یک مثال ببینید. آدمی بود که با مسائل جهانی مرتبط و متصل بود. از خصوصیات این شهید عزیزمان این بود که دو زبان خارجی را خوب می‌دانست. ایشان هم به آلمانی و هم به انگلیسی سخنرانی می‌کرد در محافل، می‌توانست سخنرانی کند. حالا عربی هم که بلد بود، البته به عربی هم ایشان سخنرانی می‌کرد. یک چنین تمکنی خود این آشنایی با زبان بیگانه به این مرد داده بود و آن بصیرت بود. ۶۳/۶/۷۷

۷۰ • بعضی کسان هستند که به خاطر نداشتن فهم سیاسی و تحلیل سیاسی، در جهنم می‌افتند. البته یک عده هم به خاطر اغراض شان به جهنم می‌افتند، اما بعضی افراد، غرض چندانی هم ندارند، ولی به خاطر نفهمیدن و نداشتن بصیرت، در جهنم واقع می‌شوند.

۷۱ .. امروز بصیرت - به تعبیر عرف رایج - همان تحلیل سیاسی و فهم سیاسی است. باید بفهمیم دشمن کجاست، دوست کجاست؛ دشمن کیست، دوست کیست. بسیاری از شما در دوران جنگ تحمیلی به جبهه رفته‌اید. گاهی انسان در واحدی نشسته، صدای توپخانه می‌آید. آدم‌هایی که ناواردند، اصلاً نمی‌دانند صدا از کدام طرف است و دشمن کجاست. اگر این آدم ناوارد را پشت توپ بگذارند و بگویند آتش کن، یک وقت می‌بینید که روی جبهه خودی آتش ریخت! می‌داند که عراق در غرب ایران است، اما آیا دشمن همیشه در غرب بود؟ گاهی در جنوب و گاهی در شمال بود. باید انسان بداند دشمن کجاست. وقتی که دانستید، راحت آتش می‌ریزد و به هدف می‌زنید، اما وقتی که نشناختید، آتش تان روی سر خودی‌ها می‌ریزد. یک عده به خاطر عدم بصیرت و عدم فهم و عدم تشخیص، آتش را روی سر خودی‌ها می‌ریزند! اما از وقتی که این عدم فهم و عدم تشخیص، با برخی از اغراض و ضعف‌های اخلاقی توأم شود؛ که اگر شد، واویلاست! ۸۰/۲/۱۲

۷۲ • جزو عوام قرار نگرفتن، بدین معنا نیست که حتماً در پی کسب تحصیلات عالیه باشید؛ نه! گفتیم که معنای عوام این نیست. ای بسا کسانی که تحصیلات عالیه هم کرده‌اند، اما جزو عوامند. ای بسا کسانی که تحصیلات دینی هم کرده‌اند، اما جزو عوامند. ای بسا کسانی که فقیر یا غنی‌اند، اما جزو عوامند. عوام بودن، دست خود من و شماست. باید مواظب باشیم که به این جرگه نیبوندیم. یعنی هر کاری می‌کنیم از روی بصیرت باشد. هر کس که از روی بصیرت کار نمی‌کند، عوام است. لذا، می‌بینید قرآن درباره پیغمبر (ص) می‌فرماید: «أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي» یوسف، ۱۰۸. یعنی من و پیروانم با بصیرت عمل می‌کنیم، به دعوت می‌پردازیم و پیش می‌رویم. پس، اول ببینید جزو گروه عوامید یا نه. اگر جزو گروه عوامید، به سرعت خودتان را از آن گروه خارج کنید. بکوشید قدرت تحلیل پیدا کنید؛ تشخیص دهید و به معرفت دست یابید. ۷۵/۳/۲۰

۷۳ • در سال‌های آینده و در همه دوره‌های عمر شما جوانان که ان‌شاءالله طولانی باد و طولانی خواهد بود با بسیاری از مسائل مواجه خواهید شد. هر انسان زنده‌ای طبعاً با مسائل فراوانی مواجه می‌شود. حالا آیا این مسائلی که در سال‌های آینده وجود خواهد داشت، دشوارتر از مسائلی خواهد بود که ما آن را فرضاً در دهه‌های گذشته تجربه کردیم، یا آسان‌تر خواهد بود؛ این هم قابل تشخیص نیست. یعنی نمی‌شود الان گفت که مسائل آینده ما دشوارتر خواهد بود از آنچه که در گذشته داشتیم؛ نخیر، ما این را نمی‌توانیم یقیناً بگوییم. ممکن است باشد، ممکن است نباشد، اما آن که من می‌توانم به شما جوانان سفارش کنم، این است که جوان اولاً باید احساس مسئولیت کند؛ یعنی واقعاً خودش را مسئول بداند و بخواهد که زندگی را با پای خودش پیش ببرد و حرکت کند و مثل پر کاهی در امواج حوادث نباشد. ثانیاً با ایمان حرکت کند. ایمان نقش بسیار مهمی در پیشرفت در همه میدان‌ها و نیز پیروزی بر همه موانع دارد. ثالثاً بصیرت و آگاهی داشته باشد. اگر جوانان این سه خصوصیت را در خودشان تأمین کنند؛ که البته کار چندان آسانی نیست، اما بسیار ممکن هست. من خیال می‌کنم که هر وضعی دنیا پیدا کند؛ ارتباطات پیشرفت کند، تمدن‌های گوناگون به عرصه بازار تمدن‌ها در دنیا پا بگذارند، قدرت بزرگی در دنیا از بین برود، قدرت جدیدی به وجود آید، ایران چالش‌های گوناگونی در مسائل اقتصادی و سیاسی و غیره با دیگران داشته باشد، نداشته باشد؛ در همه زمینه‌ها شما می‌توانید موفقیت خودتان را تضمین کنید. سعی کنید این سه خصوصیتی را که من گفتم، در خودتان به وجود آورید. ببینید، من که می‌گویم سعی کنید به وجود آورید، اعتقاد این است که سعی‌ها یک اندازه نیست، یک اندازه هم موفق نیست، اما اعتقاد دیگرم این است که هر کسی سعی کند، بالاخره توفیقی خواهد داشت.

۷۴ در خودتان بصیرت ایجاد کنید. قدرت تحلیل در خودتان ایجاد کنید. قدرتی که بتوانید از واقعیت‌های جامعه یک جمع‌بندی ذهنی برای خودتان به وجود آورید و چیزی را بشناسید. این قدرت تحلیل خیلی مهم است. هر ضربه‌ای که در طول تاریخ ما

مسلمانان خوردیم، از ضعف قدرت تحلیل بود. در صدر اسلام هم ضرباتی که خوردیم، همین‌طور بوده، که حالا این‌ها بحث‌های تفسیری زیادی دارد. در دوره‌های گوناگون دیگر هم همین‌طور است. نگذارید که دشمن از بی‌بصیرتی و ناآگاهی ما استفاده کند و واقعیتی را واژگونه در چشم‌مان جلوه دهد. ۷/۱۱/۱۳

۷۵ نگذارید بعضی از نیازهای مادی و مسائل کوچک، جلوی بصیرت‌ها را بگیرد. بصیرتتان را حفظ کنید و دشمنان را بشناسید. دشمن، ترفندهای گوناگون دارد؛ و آن ملتی موفق می‌شود که فریب نخورد. دشمن سعی می‌کند آرزوهای انقلابی را در نظر یک ملت مؤمن، کوچک کند. سعی می‌کند نیازهای مادی و کوچک را در نظر او بزرگ کند. نیاز مادی هم نیاز است، اما از جان که بالاتر نیست! ملتی که در راه خدا، جان برایش نثار کردنی است، آن جایی که میدان مبارزه با دشمن است، نیازهای دیگر چه تأثیری می‌تواند داشته باشد؟! ۷/۸/۲۷

۷۶ مجموعه جوانان یک کشور وقتی بصیرت دارند، آگاهانه حرکت می‌کنند و قدم برمی‌دارند، همه تیغ‌های دشمن در مقابل آن‌ها کند می‌شود. بصیرت این است. بصیرت وقتی بود، غبار آلودگی فتنه نمی‌تواند آن‌ها را گمراه کند، آن‌ها را به اشتباه بیندازد. اگر بصیرت نبود، انسان ولو با نیت خوب، گاهی در راه بد قدم می‌گذارد. شما در جبهه جنگ اگر راه را بلد نباشید، اگر نقشه‌خوانی بلد نباشید، اگر قطب‌نما در اختیار نداشته باشید، یک وقت نگاه می‌کنید می‌بینید در محاصره دشمن قرار گرفته‌اید، راه را عوضی آمده‌اید، دشمن بر شما مسلط می‌شود. این قطب‌نما همان بصیرت است.

۷۷ در زندگی پیچیده اجتماعی امروز، بدون بصیرت نمی‌شود حرکت کرد. جوان‌ها باید فکر کنند، بیندیشند، بصیرت خودشان را افزایش بدهند. معلمان روحانی، متعهدان موجود در جامعه ما از اهل سواد و فرهنگ، از دانشگاهی و حوزوی، باید به مسئله بصیرت اهمیت بدهند؛ بصیرت در هدف، بصیرت در وسیله، بصیرت در شناخت دشمن، بصیرت در شناخت موانع راه، بصیرت در شناخت راه‌های جلوگیری از این موانع و برداشتن این موانع؛ این بصیرت‌ها لازم است. وقتی بصیرت بود، آن وقت شما می‌دانید با کی طرفید،

بصیرت ■ ۴۵

ابزار لازم را با خودتان برمی‌دارید. یک روز شما می‌خواهید تو خیابان قدم بزنید، خب، با لباس معمولی، با یک دمپایی هم می‌شود رفت تو خیابان قدم زد، اما یک روز می‌خواهید بروید قلّه دماوند را فتح کنید، او دیگر تجهیزات خودش را می‌خواهد. بصیرت یعنی این که بدانید چه می‌خواهید، تا بدانید چه باید با خودتان داشته باشید. ۸۷/۱۵

۷۸ • جوان ما در میدان جنگ - بردارید وصیت‌نامهٔ این بچه‌ها را بخوانید - غالباً این جمله را می‌نویسند که پدر! مادر! برادران! بدانید من از روی بصیرت رفتم و راست می‌گویند. راست می‌گویند، از روی بصیرت می‌روند، می‌فهمند چه کار دارند می‌کنند، این بچه‌های ما که توی این میدان‌ها دارند شهید می‌شوند بدانید این‌ها ارزشی به قدر ارزش شهیدان صدر اسلام دارند؛ ارزشی به قدر ارزش شهیدان صدر اسلام، در این تردید نکنید، بصیرتشان همان بصیرت است. جوان ما ساعت دوازده شب، جوان اهوازی ساعت دوازده عروسی‌اش بود، دوازده شب رفت توی حجله، عروسی‌اش بود، پنج صبح رفت توی جبهه، هفت صبح شهید شد. حنظلۀ غسیل الملائکه‌ای که ما در تاریخ این همه به چشم‌مان بزرگ می‌آمد و بزرگ هم بود چند تا نظیر داشته باشد در این زمان خوب است؟ بچه‌های سپاه اهواز رفتند پیش مادر یکی از این شهدا که به او تسلیت بدهند، مادر ناراحت که نبود هیچ، حرفش این بود که کم‌ترین اثری که شهادت این بچهٔ من دارد این است که شماها را قرص‌تر می‌کند، بروید. خب ما چه قدر راجع به مادر وهب و قهرمانی او حرف زدیم، خواندیم و گریه کردیم؟ که سر فرزندش را در روز عاشورا برداشت و پرتاب کرد به طرف دشمن، گفت این را من در راه خدا دادم و نمی‌خواهمش، مال خداست. این بصیرت است، این آگاهی است، آنی که امروز بصیرت ندارد آه و ناله می‌کند.

۷۹ کشته شدن همان مُردن است، فرقی که ندارد، چه فرقی می‌کند که در تصادف کسی بمیرد، به سکنه کسی بمیرد یا در میان جنگ با ترکش خمپاره کسی بمیرد؟ مردن، مردن است دیگر، فرقی که ندارد، بالاخره هم که باید مرد. جوان ما وقتی می‌داند که این عمل و این حرکت و این مرگ در راه خداست و نتیجه‌اش این خواهد شد که قدرتهای استکباری جهانی با همین خون‌ها سقوط خواهد کرد، وقتی این را می‌داند آن وقت با جرأت می‌گوید من می‌خواهم بروم و کشته بشوم؛ اسم این، همان بصیرت است. بصیرت یعنی این، یعنی با چشم باز انسان برود توی میدان. می‌داند برای چه دارد می‌رود، می‌فهمد. ۵۹/۸/۱۶

۸۰ جوان، خانوادهٔ خود را رها می‌کرد؛ یخچال خنک تابستان و بخاری گرم زمستان را رها می‌کرد و زیر آفتاب پنجاه درجهٔ خوزستان یا در برف‌های بیست درجهٔ زیر صفر کردستان می‌رفت، بدون این که نامی از خودش بگذارد. نام‌آورانی که امروز نامشان فضای زندگی ما

را پُر کرده، خودشان نام نمی‌خواستند. اگر صد عملیات بود و این جوانان مؤمن؛ امثال شهید همت و شهید خرازی و شهید میثمی و شهید ردّانی‌پور و بقیهٔ سرداران بزرگ و شهدای عزیز اصفهان و دیگر مناطق، آن عملیات‌ها را انجام می‌دادند و اثری از آن‌ها نبود، نمی‌گفتند چرا. این جاست که دریچهٔ دل باز می‌شود و نور معنویت به آن می‌تابد. من یک وقت در دوران جنگ، وصیت‌نامهٔ جوانی را بعد از شهادتش دیدم. خیلی عرفانی بود و مرا بسیار منقلب کرد. پدربزرگِ این جوان، یکی از مراجع معروفِ عارف و سالک بود. من به دوستان گفتم، اعتقاد این است که این جوان در سنین هفده، هجده سالگی آن راهی را طی کرد و به آن‌جایی رسید که پدربزرگ او با پنجاه سال سلوک عرفانی و علمی نتوانسته بود به آن‌جا برسد! این‌ها برای یک کشور نعمت و ذخیره است.

۸۱ این شهیدان برای آرمان اسلام به شهادت رسیدند. اسلامی که در همهٔ زندگی پیاده شود، اسلامی که عدالت را به دنبال آورد، اسلامی که طرفدار خود را عزیز کند، اسلامی که ملت ایران را با ملت فلان کشوری که رؤسایش برای خاطر چهار روز بیشتر حکومت کردن، حاضرند بروند پای تخت حکومت فلان مستکبر را ببوسند، متفاوت کند، اسلامی که مسئولانش در کشور، دنبال ادای تکلیف باشند، نه دنیا زده و رفاه‌زده. ۸۰/۸/۹

۸۲ آن‌چه که من از شما جوانان انتظار دارم این است که در راه اسلام، اولاً سعی کنید معرفت را با عمق بخشیدن به آن و با بصیرت و آگاهی همراه کنید. ثانیاً، آن‌چه را که در راه این معرفت احساس می‌کنید تکلیف شماست، با قدرت و قاطعیت، بدون هیچ‌گونه ملاحظه‌ای از دشمن و بی‌اعتنا به ملامتِ ملامتگران، انجام دهید و بدانید که خدا شما را پیروز خواهد

۸۳ • بلاهایی که بر ملت‌ها وارد می‌شود، در بسیاری از موارد بر اثر بی‌بصیرتی است. خطاهایی که بعضی از افراد می‌کنند - می‌بینید در جامعه خودمان هم گاهی بعضی از عامه مردم و بیشتر از نخبگان، خطاهایی می‌کنند. نخبگان که حالا انتظار هست که کمتر خطا کنند، گاهی خطاهایشان اگر کم‌تر هم بیشتر نباشد، کیفاً بیشتر از خطاهای عامه مردم است - بر اثر بی‌بصیرتی است؛ خیلی هایش، نمی‌گوییم همه‌اش.

۸۴ ..بنده بارها این جبهه‌های سیاسی و صحنه‌های سیاسی را مثال می‌زنم به جبهه جنگ. اگر شما تو جبهه جنگ نظامی، هندسه زمین در اختیاران نباشد، احتمال خطاهای بزرگ هست. برای همین هم هست که شناسایی می‌روند. یکی از کارهای مهم در عمل نظامی، شناسایی است. شناسایی از نزدیک، که زمین را بروند ببینند؛ دشمن کجاست، چه جوری است، مواضعش چگونه است، عوارض چگونه است، تا بفهمند چه کار باید بکنند. اگر کسی این شناسایی را نداشته باشد، میدان را شناسد، دشمن را گم بکند، یک وقت می‌بینید که دارد خمپاره‌اش را، توپخانه‌اش را آتش می‌کند به طرفی، که اتفاقاً این طرف، طرفِ دوست است، نه طرفِ دشمن، نمی‌داند دیگر. عرصه سیاسی عیناً همین جور است. اگر بصیرت نداشته باشید، دوست را شناسید، دشمن را شناسید، یک وقت می‌بینید آتش توپخانه تبلیغات شما و گفت و شنود شما و عمل شما به طرف قسمتی است که آن‌جا دوستان مجتمعتند، نه دشمنان. آدم دشمن را شناسد، در شناخت دشمن خطا نکنیم. لذا بصیرت لازم است، تبیین لازم است.

۸۵ یکی از کارهای مهم نخبگان و خواص، تبیین است. حقایق را بدون تعصب روشن کنند، بدون حاکمیت تعلقات جناحی و گروهی بر دل آن گوینده. این‌ها مضر است. جناح و این‌ها را باید کنار گذاشت، باید حقیقت را فهمید. در جنگ صفین یکی از کارهای مهم جناب عمار یاسر تبیین حقیقت بود. چون آن جناح مقابل که جناح معاویه بود، تبلیغات گوناگونی داشتند. همینی که حالا امروز به آن جنگ روانی می‌گویند، این جزو اختراعات جدید نیست، شیوه‌هایش فرق کرده؛ این از اول بوده. خیلی هم ماهر بودند در این جنگ روانی، خیلی. آدم نگاه می‌کند کارهایشان را، می‌بیند که در جنگ روانی ماهر بودند.

تخریب ذهن هم آسان‌تر از تعمیر ذهن است. وقتی به شما چیزی بگویند، سوءظنی یک جا پیدا کنید، وارد شدن سوءظن به ذهن آسان است، پاک کردنش از ذهن سخت است. لذا آن‌ها شبهه‌افکنی می‌کردند، سوءظن را وارد می‌کردند؛ کار آسانی بود. این کسی که از این طرف، خودش را موظف دانسته بود که در مقابل این جنگ روانی بایستد و مقاومت کند، جناب عمّار یاسر بود، که در قضایای جنگ صفین دارد که با اسب از این طرف جبهه، به آن طرف جبهه و صفوف خودی می‌رفت و همین‌طور این گروه‌هایی را که -به تعبیر امروز، گردان‌ها یا تیپ‌های جدا جدای از هم- بودند، به هر کدام می‌رسید، در مقابل آن‌ها می‌ایستاد و مبالغی برای آن‌ها صحبت می‌کرد؛ حقایقی را برای آن‌ها روشن می‌کرد و تأثیر می‌گذاشت. یک جا می‌دید اختلاف پیدا شده، یک عده‌ای دچار تردید شدند، بگو مگو در آن‌ها هست، خودش را به سرعت آن‌جا می‌رساند و برایشان حرف می‌زد، صحبت می‌کرد، تبیین می‌کرد؛ این گره‌ها را باز می‌کرد.

۸۶ بنابراین، بصیرت مهم است. نقش نخبگان و خواص هم این است که این بصیرت را نه فقط در خودشان، در دیگران به وجود بیاورند. آدم گاهی می‌بیند که متأسفانه بعضی از نخبگان خودشان هم دچار بی‌بصیرتی‌اند، نمی‌فهمند. اصلاً ملتفت نیستند، یک حرفی بگو به نفع دشمن می‌پراندند؛ به نفع جبهه‌ای که هم‌تشی نابودی بنای جمهوری اسلامی است به نحوی. نخبه هم هستند، خواص هم هستند، آدم‌های بدی هم نیستند، نیت بدی هم ندارند، اما این است دیگر، بی‌بصیرتی است دیگر. این بی‌بصیرتی را به‌خصوص شما جوان‌ها با خواندن آثار خوب، با تأمل، با گفتگو با انسان‌های مورد اعتماد و پخته، نه گفتگوی تقلیدی -که هر چه گفت، شما قبول کنید، نه، این را من نمی‌خواهم- از بین ببرید. کسانی هستند که می‌توانند با استدلال، آدم را قانع کنند؛ ذهن انسان را قانع کنند.

۸۷ حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین^(ع) هم از این ابزار در شروع نهضت و در ادامه نهضت استفاده کرد. امام حسین^(ع) را فقط به جنگ روز عاشورا نباید شناخت، آن یک بخش از جهاد امام حسین^(ع) است. به تبیین او، امر به معروف او، نهی از منکر او، توضیح مسائل گوناگون در همان منا و عرفات، خطاب به علما، خطاب به نخبگان -حضرت بیانات

عجیبی دارد که در کتاب‌ها ثبت و ضبط است- بعد هم در راه به سمت کربلا، هم در خود عرصه کربلا و میدان کربلا، باید شناخت. در خود عرصه کربلا حضرت اهل تبیین بودند، می‌رفتند، صحبت می‌کردند. حالا میدان جنگ است، منتظرند خون هم را بریزند، اما از هر فرصتی این بزرگوار استفاده می‌کردند که بروند با آن‌ها صحبت بکنند، بلکه بتوانند آن‌ها را بیدار کنند. البته بعضی خواب بودند، بیدار شدند. بعضی خودشان را به خواب زده بودند و آخر هم بیدار نشدند. آن‌هایی که خودشان را به خواب می‌زنند، بیدار کردن آن‌ها مشکل است، گاهی اوقات غیر ممکن است. ۸۷/۵/۵

۸۸ • مطالبهٔ بصیرت، مطالبهٔ یک امر دشوار و ناممکن نیست. بصیرت پیدا کردن، کار سختی نیست. بصیرت پیدا کردن همین اندازه لازم دارد که انسان اسیر دام‌های گوناگون، از دوستی‌ها، دشمنی‌ها، هوای نفس‌ها و پیشداوری‌های گوناگون نشود. انسان همین قدر نگاه کند و تدبیر کند، می‌تواند واقعیت را پیدا کند. مطالبهٔ بصیرت، مطالبهٔ همین تدبیر است؛ مطالبهٔ همین نگاه کردن است؛ مطالبهٔ چیز بیشتری نیست. و به این ترتیب می‌شود فهمید که بصیرت پیدا کردن، کار همه است؛ همه می‌توانند بصیرت پیدا کنند. البته بعضی نه به خاطر عناد، نه به خاطر بدخواهی، که گاهی غفلت می‌کنند. انسان با این که جان خودش را خیلی دوست دارد، اما گاهی ممکن است در حال رانندگی هم یک لحظه حواسش پرت شود، یک لحظه چرت بزند، یک ضایعه‌ای پیش بیاید. لغزش‌هایی که در این زمینه پیش می‌آید، این‌ها را نمی‌شود گناه دانست؛ اما اگر چنان‌چه تداوم پیدا کند، این دیگر بی‌بصیرتی است، این دیگر غیر قابل قبول است. ۸۹/۸/۴

۸۹ • مشکل برخی از افراد و مجموعه‌ها این است؛ بی‌ایمان نیستند، بی‌شوق و بی‌محبت هم نیستند، اما لحظه‌شناس نیستند. لحظه را باید شناخت، نیاز را باید دانست. فرض بفرمایید کسانی در کوفه دل‌هاشان پر از ایمان به امام حسین^(ع) بود، به اهل بیت محبت هم داشتند، اما چند ماه دیرتر وارد میدان شدند؛ همه‌شان هم به شهادت رسیدند، پیش خدا هم مأجورند، اما کاری که باید بکنند، آن کاری نبود که آن‌ها کردند، لحظه را نشناختند، عاشورا را نشناختند، در زمان، آن کار را انجام ندادند. اگر کاری که توأیین در مدتی بعد از عاشورا انجام دادند، در هنگام ورود جناب مسلم به کوفه انجام می‌دادند، اوضاع عوض می‌شد، ممکن بود حوادث، جور دیگری حرکت بکند. شناسایی لحظه‌ها و انجام کار در لحظه نیاز، خیلی چیز مهمی است. ..شناختن موقعیت، فهمیدن نیاز، حضور در لحظه مناسب و مورد نیاز؛ این اساس کار است که مؤمن باید این را هم با خود همراه داشته باشد تا بتواند وجودش مؤثر بشود؛ آن کاری را که باید انجام بدهد، بتواند انجام بدهد. ۸۸/۱۰/۲۹

۹۰ • این‌طور نیست که همهٔ کسانی که به دشمن کمک می‌کنند، کسانی باشند که دشمن را شناخته‌اند و نقشهٔ کلی و مهندسی کلان او را نسبت به نظام دانسته‌اند و عالماً و عامداً به او کمک می‌کنند؛ نه، عده‌ای هم هستند که اگر به آن‌ها گفته شود شما دارید به دشمن کمک می‌کنید، حاضرند یقۀ خودشان و شما را بگیرند و پاره کنند و بگویند این حرف‌ها چیست! این‌ها واقعاً هم با دشمن مخالف و بدند. اگر شما مهندسی کلی و کلان نظام را در نظر داشته باشید، از این پرهیز خواهد شد. هر کس متوجه و مراقب خود و رفتارش باشد، از این‌که نادانسته و ناخواسته کمک دشمن باشد، پرهیز خواهد کرد. وقتی حروف کلمه یا جمله‌ای در جدول گذاشته می‌شود، باید عبارتی درست شود. بعضی‌ها نمی‌دانند حرفی که دارند در این خانه می‌گذارند، مکمل آن عبارت است. تمهیداتی فراهم می‌شود و این‌ها می‌آیند این حرف را در این خانه می‌گذارند «وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» کیهف، ۱۰۴ دلیل و استدلالی هم برایش درست می‌کنند، اما توجه ندارند که این حرف، آن کلمه یا جملهٔ پانزده حرفی جدول را یک قدم به تحقق نزدیک کرد؛ درست مثل یک پازل که جاها معین است و معلوم است که چه قطعه‌ای کجا باید گذاشته شود. نادانسته از من نوعی می‌خواهند که این قطعه را این‌جا بگذارم؛ من هم فکر می‌کنم اشکالی ندارد؛ غافل از این‌که وقتی این جزء با آن نود جزء دیگر همراه شد، آن شکل، ظاهر می‌شود و من کمک‌کنندهٔ به تشکیل آن بوده‌ام! بعضی این‌طوری عمل می‌کنند.

۹۱ مثلاً اگر دشمن بخواهد برای تحقق آرزوی بزرگ خود که ریشه‌کنی جمهوری اسلامی و پایین آوردن پرچم اسلام از قلهٔ این کشور است طراحی کند، طبیعتاً طراحی، اجزا و مقدماتی دارد. ایجاد اختلاف، ایجاد بی‌ایمانی، ایجاد مشکلات برای مردم، عمیق کردن فاصلهٔ طبقاتی، ترویج فساد، بدبین کردن مردم به مسئولان، و دستگاه‌های ضابط و انضباط‌بخش را از حیثیت انداختن، مثل از حیثیت انداختن قوهٔ قضاییه، از حیثیت انداختن شورای نگهبان، از حیثیت انداختن مجلس، از حیثیت انداختن دستگاه‌های گوناگون؛ همه جزو اجزاء این‌هاست. بعضی‌ها به این‌بخش کمک می‌کنند، بدون این‌که به ارتباط این بخش با دیگران توجه کنند؛ این بر

۹۲ • دشمنان ملت از شفاف بودن فضا ناراحتند؛ فضای شفاف را بر نمی‌تابند؛ فضای غبارآلود را می‌خواهند. در فضای غبارآلود است که می‌توانند به مقاصد خودشان نزدیک شوند و به حرکت ملت ایران ضربه بزنند. فضای غبارآلود، همان فتنه است. فتنه معنایش این است که یک عده‌ای بیایند با ظاهر دوست و باطن دشمن وارد میدان شوند، فضا را غبارآلود کنند؛ در این فضای غبارآلود، دشمن صریح بتواند چهره خودش را پنهان کند، وارد میدان شود و ضربه بزند. این که امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «إِنَّمَا بَدَأَ وَقُوعَ الْفِتَنِ أَهْوَاءُ تُتَّبَعُ»، تا آن جایی که می‌فرماید: «فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مِرَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخَفْ عَلَى الْمُرْتَادِينَ»: اگر باطل، عریان و خالص بیاید، کسانی که دنبال شناختن حق هستند، امر برایشان مشتبه نمی‌شود؛ می‌فهمند این باطل است. «وَلَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لَيْسِ الْبَاطِلِ انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْمُعَانِدِينَ»؛ حق هم اگر چنانچه بدون پیرایه بیاید توی میدان، معاند دیگر نمی‌تواند حق را متهم کند به حق نبودن. بعد می‌فرماید: «وَلَكِنْ يُؤْخَذُ مِنْ هَذَا ضِعْفٌ وَمِنْ هَذَا ضِعْفٌ فِيمَ زَجَانِ الْبِلَافَةِ، خطبه ۵۰ فتنه‌گر یک تکه حق، یک تکه باطل را می‌گیرد، این‌ها را با هم مخلوط می‌کند، در کنار هم می‌گذارد؛ آن وقت کسانی که دنبال حقند، آن‌ها هم برایشان امر مشتبه می‌شود. فتنه این است دیگر.

۹۳ حالا در مقابل یک چنین پدیده‌ای، علاج چیست؟ عقل سالم حکم می‌کند و شرع هم همین را قطعاً بیان می‌کند، علاج عبارت است از صراحت در تبیین حق، صراحت در بیان حق. وقتی شما می‌بینید یک حرکتی به بهانه انتخابات شروع می‌شود، بعد یک عامل دشمنی در این فضای غبارآلوده وارد میدان شد، وقتی می‌بینید عامل دشمن - که حرف او، شعار او، حاکی از مافی‌الضمیر اوست - آمد توی میدان، این‌جا باید خط را مشخص کنید، این‌جا باید مرز را روشن کنید. همه وظیفه دارند، بیشتر از همه، خواص؛ و در میان خواص، بیشتر از همه، آن کسانی که مستمعین بیشتری دارند، شنوندگان بیشتری دارند. این وظیفه است دیگر، مرزها روشن بشود و معلوم بشود که کی چی می‌گوید. این جور نباشد که باطل، خودش را در لابه‌لای گرد و غبار برخاسته در میدان مخفی کند، ضربه بزند و جبهه حق نداند از کجا دارد ضربه می‌خورد.

این است که حرف دو پهلو زدن، از خواص، مطلوب نیست. خواص باید حرف را روشن بزنند و مطلب را واضح بیان کنند. این، مخصوص یک گرایش سیاسی خاص هم نیست.

۹۴ در داخل نظام اسلامی، همهٔ گرایش‌هایی که در مجموعهٔ نظام قرار دارند، این‌ها باید صریح مشخص کنند که بالاخره آن حمایتی که مستکبرین عالم می‌کنند، مورد قبول است یا مورد قبول نیست. وقتی که سران استکبار، سران ظلم، اشغال‌گران کشورهای اسلامی، کُشندگان انسان‌های مظلوم در فلسطین و در عراق و افغانستان و خیلی جاهای دیگر، می‌آیند وارد میدان می‌شوند، حرف می‌زنند، موضع می‌گیرند، خوب، باید معلوم بشود این کسی که در نظام جمهوری اسلامی است، در مقابل این چه موضعی دارد؛ حاضر است تبری بجوید، بگوید من دشمن شمایم؟ من مخالف شمایم؟

۹۵ وقتی در داخل محیط فتنه، کسانی با زبانشان صریحاً اسلام و شعارهای نظام جمهوری اسلامی را نفی می‌کنند، با عملشان هم جمهوری و یک انتخابات را زیر سؤال می‌برند، وقتی این پدیده در جامعه ظاهر شد، انتظار از خواص این است که مرزشان را مشخص کنند، موضعشان را مشخص کنند. دو پهلو حرف زدن، کمک کردن به غبارآلودگی فضا است؛ این کمک به رفع فتنه نیست، این کمک به شفاف‌سازی نیست. شفاف‌سازی، دشمن دشمن است، مانع دشمن است. غبارآلودگی، کمک دشمن است. این خودش شد یک شاخص. این یک شاخص است، کی به شفاف‌سازی کمک می‌کند و کی به غبارآلودگی کمک می‌کند. همه این را در نظر بگیرند، این را معیار قرار بدهند.

۹۶ شما بدانید و می‌دانید که انقلاب اسلامی یک حقیقت است، برخاسته از یک سنت الهی است؛ این را نمی‌شود از بین برد، این را نمی‌شود متزلزل کرد. تا وقتی که آحاد مردم ایمان دارند، علاقه دارند، عشق دارند، اقدام می‌کنند، بدانند اگر همهٔ قدرت‌های عالم هم دست به دست بدهند، نخواهند توانست به این انقلاب و به این نظام و به این ملت صدمه‌ای وارد کنند. وظیفه‌هایی است، باید انجام داد. گذرگاه‌هایی است، باید از آن‌ها گذشت و عبور کرد. بعضی از این گذرگاه‌ها سخت است، بعضی آسان‌تر است. الحمدلله ملت ما از خیلی گذرگاه‌های سخت و دشوار عبور کرده که خیلی خیلی دشوارتر از آن چیزهایی است که امروز هست، بعد از این

هم خواهد بود. فتنه‌گر و دشمن همیشه هست، امروز یک دشمن است، فردا یک دشمن دیگر است، پس فردا یک کس دیگر است، یک جور دیگر است. یک ملت وقتی بیدار بود، آگاه بود، عازم بود، ایمان خودش را حفظ کرد، زنده بود، رویش داشت، با همه این معارضه‌ها با آسانی - که روزبه‌روز آسان‌تر هم خواهد شد - ایستادگی می‌کند، دست و پنجه نرم می‌کند، بر همه این معارضه‌ها هم فائق می‌آید. ما بحمدالله امروز نشانه این رویش‌ها را می‌بینیم؛ این جوان‌هایی که در انقلابند. من توصیه می‌کنم به مجموعه دوستان که برای هرچه بهتر پیش بردن کار، از این جوان‌های امروز، از این نوخاسته‌های انقلاب، رویش‌های انقلاب، هرچه بیشتر استفاده کنند. خیلی از این جوان‌ها یا انقلاب را ندیده‌اند یا در پیروزی انقلاب سنین خیلی کمی داشته‌اند، اما امروز از کاری که ما آن روز می‌کردیم، خیلی بهتر دارند عمل می‌کنند، خیلی قوی‌تر دارند عمل می‌کنند، هوشیارانه‌تر دارند کار می‌کنند. انقلاب بحمدالله برگ و بارش روزافزون است. ۸۸/۱۰/۲۹

چند توصیه

۹۷ چند توصیه به ملت عزیزمان، مواظب باشید صبرتان را از دست ندهید. ما با صبر پیروز شدیم؛ باز هم باید با صبر پیشروی بکنیم. مواظب باشید بصیرتتان را از دست ندهید، دشمن را بشناسید و دشمنی‌ها و ترفندهای او را درست تشخیص بدهید. تبلیغاتی که دشمن می‌کند، حرفی که دشمن می‌زند و شایعه‌ای که دشمن می‌اندازد، به چشمتان بیاید. توجه کنید که دشمن با چه انگیزه‌ای این حرف را می‌زند، این شایعه را می‌پراکند، این خبر دروغ را نقل می‌کند و این اظهار منافقانه را بر زبان جاری می‌نماید. به‌هرحال، دشمن، دشمن است. ۷۰/۳/۱۴

۹۸ باور کنیم که همیشه امکان ضربه زدن از سوی دشمنان انقلاب و دشمنان ایران اسلامی هست، حتی در بهترین شرایط. همیشه کمین دشمن را در نظر داشته باشیم. غفلت از این که ممکن است به حرکت عمومی ملت ایران ضربه‌ای وارد شود، چیز خطرناکی است. هشیار باشید. این همان توصیه‌ی امیر مؤمنان^(ع) است که فرمود: «وَمَنْ نَامَ لَمْ يُنَمَّ عَنْهُ»^(۱) هیچ‌الیاغه، نامه ۶۲ در عرصه‌ی زندگی سیاسی دچار خواب‌آلودگی نشویم؛ در پشت سنگرها خوابمان نبرد. اگر تو خوابت برد، باید بدانی که دشمن ممکن است بیدار باشد. این تحلیل نیست که ما می‌گوییم، اطلاع است. دشمنان نظام جمهوری اسلامی سعی کردند، تلاش کردند، شاید بتوانند در فضای آزادی‌ای که نظام اسلامی به مردم داده است، برای مردم دغدغه و دردسر درست کنند. سعی کردند، پول خرج کردند، رسانه‌های زیادی را به کار انداختند، عوامل بسیاری را بسیج کردند، شاید بتوانند از این وضعیتی که برای ملت ایران یک عید به حساب می‌آمد، یک جشن بزرگ ملی به حساب می‌آمد، وضعیتی علیه ملت ایران درست کنند؛ تلاش شد. این تجربه (تجربه‌ی انتخابات ۸۸ و حوادث بعد از آن) بایستی برای ما -همه‌ی ما، همه‌ی آحاد مردم- تجربه‌ی هشداردهنده‌ای باشد. اگر ما در صحنه‌ی زندگی سیاسی و اجتماعی به همدیگر بدبین باشیم، به چشم دشمن به یکدیگر نگاه کنیم، این فرصت برای دشمنان حقیقی ما پیش خواهد آمد. اگر فکر نکنیم، اگر بصیرت نداشته باشیم، اگر فراموش کنیم که دشمنانی در کمین انقلابند، ضربه خواهیم خورد؛ این برای ما تجربه شد. ۸۸/۵/۱۲

۹۹ صبر و بصیرت و وحدتتان را حفظ کنید. نگذارید به بهانه‌های گوناگون، آدم‌های

کم‌بصیرت، یا کم‌صبر، یا خودخواه، یا بی‌توجه به مصالح عمومی مردم، میان صفوف مستحکم شما فاصله بیندازند و شما را نسبت به یکدیگر، یا نسبت به مسئولان دل‌چرکین و نگران کنند. آگاه باشید و بدانید که این راه به هدف خواهد رسید، چون راه پیامبران و راه اوصیا و آرزوی مؤمنان صالح در طول همهٔ زمان‌های گذشته است. ملت‌های دیگر به شما نگاه می‌کنند و می‌خواهند از شما بیاموزند. ۷۰/۳۱۴

فصل دوم: استقامت

۱۰۰ ما سایش و فرسایش پیدا می‌کنیم. دل و جان ما در برخورد با حوادث روزمره زندگی، به طور دائم در حال فرسایش است. باید حساب این فرسایش‌ها را کرد و جبران آن را با وسایل درست، پیش‌بینی نمود، و الا انسان از بین خواهد رفت. ممکن است انسان از لحاظ مادی و صوری، تنومند و فربه هم بشود، اما اگر به فکر جبران این سایش‌ها نباشد، از لحاظ معنوی نابود خواهد شد. ۸۱/۷/۱۷

استقامت

۱۰۱ در قرآن در مورد بنای جامعه اسلامی و رسیدن به آرمان‌های بزرگ، یک نکته بسیار اساسی وجود دارد و آن، مسئله استقامت کسانی است که فریاد حقیقت را سر دادند و پرچم حقیقت را بلند کردند و پای آن ایستادند. استقامت لازم است تا انسان بتواند آرمان‌های بزرگ را ببیند. بسیاری از آرمان‌ها جز با ایستادگی یک ملت در طول سالیان مستمر و مداوم، دست‌یافتنی نیست. ۸۰/۸/۱۰

۱۰۲ استقامت، مفهوم خیلی پیش پا افتاده و رایج و غیرمهمی تلقی می‌شود، ولی این طور نیست. استقامت، یک مفهوم بسیار مهم و حساسی دارد که اهمیت آن در عمل، به مراتب بیش از آن چیزی است که انسان در ذهن خود تصور می‌کند. استقامت، یعنی پافشاردن بر طریق مستقیم «وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا»^{۱۶۰} جن ۱۶۰ اگر به همان صراط مستقیم پافشاری کنند؛ یعنی در همین جهت‌گیری باشند و راه خودشان را عوض نکنند و تحت تأثیر شرایط قرار نگیرند، آن وقت آن نتایج دنیوی و ثواب اخروی، مترتب خواهد شد. این که قرآن می‌فرماید «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ - نزول ملائکه، شرف مواجه شدن و مخاطب شدن به خطاب ملائکه و فرشتگان الهی - أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا»^{۳۰} ملائکه بیایند و به شما بگویند نترسید، محزون نباشید. چه وقت این شرف دست می‌دهد؟ در صورت استقامت. آدم یک کلمه می‌گوید استقامت کنید، ایستادگی کنید، همه هم به خودشان نگاه می‌کنند و می‌گویند بله، ایستادگی می‌کنیم، لیکن ایستادگی در مقام عمل، مسئله خیلی مهمی است. ۷۶/۱۰/۸

۱۰۳ ما سایش و فرسایش پیدا می‌کنیم. دل و جان ما در برخورد با حوادث روزمره زندگی، به طور دائم در حال فرسایش است. باید حساب این فرسایش‌ها را کرد و جبران آن را با وسایل درست، پیش‌بینی نمود، و الا انسان از بین خواهد رفت. ممکن است انسان از لحاظ مادی و صوری، تنومند و فربه هم بشود، اما اگر به فکر جبران این سایش‌ها نباشد، از لحاظ معنوی نابود خواهد شد. قرآن می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ». «رَبُّنَا اللَّهُ» یعنی اعتراف به عبودیت در مقابل خدا و تسلیم در مقابل او. این چیز خیلی بزرگی است، اما کافی نیست. وقتی می‌گوییم «رَبُّنَا اللَّهُ»، برای همین لحظه‌ای که می‌گوییم، خیلی خوب است، اما اگر «رَبُّنَا اللَّهُ» را فراموش کردیم، «رَبُّنَا اللَّهُ» امروز ما، دیگر برای فردای ما کاری صورت نخواهد داد. لذا می‌فرماید:

«ثُمَّ اسْتَقَامُوا»، پایداری و استقامت کنند و در این راه باقی بمانند. این است که موجب می‌شود «تَنْتَرِلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ»، و الا با یک لحظه و یک برهه خوب بودن، فرشتگان خدا بر انسان نازل نمی‌شوند، نور هدایت و دست کمک الهی به سوی انسان دراز نمی‌شود و انسان به مرتبه عبادت الصالحین نمی‌رسد. باید این را ادامه داد و در این راه باقی ماند، «ثُمَّ اسْتَقَامُوا». اگر بخواهید این استقامت به وجود آید، باید به طور دائم مراقبت کنید که این بار مبنای معنویت از سطح لازم پایین نیفتد. ۸۱/۷/۱۷

۱۰۴ کسانی که پایداری و استقامت ورزیدند، فرشتگان بر آن‌ها نازل می‌شوند؛ یعنی در همین حال حیات دنیوی‌شان، با ملکوت‌عالی ارتباط پیدا می‌کنند؛ یعنی از لحاظ روحی و فکری و روانی، یک ذخیره تمام نشدنی پیدا می‌کنند و هیچ خوف و بیم و اندوهی بر آن‌ها سایه نخواهد افکند. بیم در مقابل خطرهایی است که ممکن است در این راه انسان را تهدید کند. وقتی انسان ترس نداشت، جری‌تر و با قدرت بیشتر و روحیه بهتر در این راه پیش می‌رود و به هدف نزدیک‌تر می‌شود. انسان وقتی حزن و اندوه ندارد، به خاطر این است که چیزی را از دست نمی‌دهد. اولاً موفقیت‌های این راه زیاد است. ثانیاً اگر انسان چیزی را هم از دست بدهد، چون در راه وظیفه و انجام تکلیف الهی است، وجدانش آسوده است؛ مثل خانواده‌های شهدا که بچه‌های آن‌ها شهید شده‌اند و داغ دیده‌اند، اما درعین حال دل‌هایشان شاد است. این‌ها فرق دارند با کسانی که این حادثه برای آن‌ها بر اثر غیر شهادت پیش آمده است. ۸۰/۹/۲۱

۱۰۵ شروع، چیز مبارکی است، اما کافی نیست. وقتی استقامت ورزیدید، در راهی پای فشردید و آن را استمرار دادید، ارزش آن مضاعف می‌شود. به شروع خوب اکتفا نکنید، بنا را بگذارید بر ادامه راه، همراه با دقت و ملاحظه و مراعات همه شرایطی که برای ادامه این راه لازم است. ۸۲/۹/۱۷

۱۰۶ حفظ نعمت به مراتب مشکل‌تر از کسب نعمت است. استقامت کردن اساس کار است، و الا یک وزنه سنگین را آدم ضعیفی مثل بنده هم ممکن است بردارد و یک لحظه سر دست بلند کند؛ لیکن نمی‌تواند نگه دارد، آن را می‌اندازد. قوی و کهنه کار، کسی است که بتواند این وزنه سنگین را ظرف مدت لازم سر دستش نگه دارد. خیلی از ماها نیت‌هایمان خوب است و با نیت خوب وارد می‌شویم، اما نمی‌توانیم این نیت را نگه داریم. این نیت در اثنای راه به موانعی برخورد می‌کند،

سایش پیدا می‌کند، کمرنگ و ضعیف می‌شود و گاهی یک جاذبه قوی معارضی دل را - که جایگاه نیت، دل است - به سوی خودش جذب می‌کند. یک وقت نگاه می‌کنید، می‌بینید اصلاً نیت رفت؛ نیت یک چیز دیگر شده، آن وقت راه انسان عوض می‌شود. اگر می‌بینید بعضی‌ها «رَبُّنَا اللَّهُ» را گفتند، اما امروز به جای کعبه رو به بُت کده دارند؛ شعار خوب را دادند، اما امروز صدوهشتاد درجه در جهت عکس آن شعار حرکت می‌کنند، عاملش این است، نتوانستند نگاه دارند. چرا نتوانستند؟ چون در اثنای راه، جاذبه‌ها پیدا می‌شود. لابد شنیده‌اید که کسی نیت کرد چهل روز ریاضت بکشد، اما روز دوم، روز پنجم، روز بیستم ناگهان عوامل شیطانی شروع به دخالت کردند؛ زنی با این چهره وارد شد، غذایی با آن شکل جلوی او گذاشته شد، پولی به آن صورت به او عرضه شد، لذا نتوانست خودش را نگاه دارد، بنابراین تسلیم شد و زحمات آن بیست روز و سی روزی هم که قبلاً کشیده بود، باطل شد. این‌ها ممکن است واقعیت داشته باشد، اما اگر واقعیت هم نداشته باشد، مفهوم نمادین آن برای ما درس آموز است. ۸۴/۶/۸

۱۰۷ ما باید این هدف را از یاد نبریم که استقامت، یعنی بی‌راهه نرفتن، خط را گم نکردن و هدف را فراموش نکردن. این امر، این قدر حساس و مهم است که خدای تعالی به پیامبر (ص) با آن عظمت نیز همین توصیه را می‌کند که ما حالا می‌خواهیم به خودمان این توصیه را بکنیم. می‌فرماید «فَاسْتَقِمُّ كَمَا أُمِرْتُ وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ»^{۱۲}، مواظب باش راه را گم و اشتباه نکنی. این گم کردن راه، حرف کلی و مبهمی است؛ هر کس می‌گوید که راه این است. ممکن است دو رفیق یا دو برادر، سلیقه‌ها و دیدگاه‌ها و مبانی مختلفی داشته باشند و در زمینه‌های سیاسی یا اقتصادی، از دو نوع فکر برخوردار باشند و هر کدام بگویند که راه من، راه درستی است. آیا معنای استقامت در راه، این است؟ نه، طبعاً این اختلافات سلیق وجود دارد.

۱۰۸.. شما اقلاد در هر نماز دو بار، و هر روز اقلاد ده بار، خدمت پروردگار عرض می‌کنید: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»^۶، معمولاً انسان یک بار دعا می‌کند. این که دائم صراط مستقیم را از خدا می‌خواهیم، همان استجاب است «فَاسْتَقِمُّ كَمَا أُمِرْتُ»^{۱۲}، استقامت. به خصوص ماها که کار گزار و مسئولیم، بارمان سنگین‌تر است. ۶۹/۹/۱۴